

۱۹۰۳

شرح جلسات کنگره دوم
حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه
(بخش دوم)

﴿فایل دوم﴾

* شرح جلسات کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه

* تاریخ ترجمه: اسفند ماه ۱۳۶۶

* از انتشارات حزب کمونیست ایران

* بازنویس: حجت برزگر

* تاریخ: ۱۵-۰۴-۱۳۸۹ (۰۶-۰۷-۲۰۱۰ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی:

melh9000@comhem.se و melh9000@tele2.se

صفحه	فهرست
۳	۵_ جلسه نهم
۱۹	۶_ جلسه دهم
۳۶	۷_ جلسه یازدهم
۴۱	۸_ جلسه دوازدهم
۴۱	۹_ جلسه سیزدهم
۴۱	* یادداشتهای توضیحی
۴۴	* زیرنویس ها

۵- جلسه نهم

(حاضرین: ۴۲ نماینده با ۵۱ رأی قطعی و ۸ نفر با رأی مشورتی)

پس از قرائت و تصویب صورت جلسات چهارمین جلسه، کنگره به بحث عمومی خود در باره برنامه ادامه داد.

گورین: من قصد طرح هیچ انتقادی به پیش نویس برنامه ارائه شده ندارم. این برنامه فرمولبندی خوبی از اصول سوسیال دموکراسی بدست میدهد. اما من معدودی بی دقتی ها را هم در آن مشاهده می کنم. مطلوب این است که برنامه ما نه فقط از نظر انسجام اصول، بلکه از نظر نگارش شایسته خود نیز متمایز باشد، تا دستاویزی برای انتقاد بیهوده بدست ندهد. پیشنهاد میکنم در سومین پاراگراف بجای عبارت «بر اساس مناسبات تولید سرمایه داری» عبارت «بر اساس حاکمیت مناسبات تولید سرمایه داری» را قرار دهیم. این طرز فرمولبندی برای توصیف جامعه بورژوازی امروز، که تولید خرده پا در چارچوب آن حفظ شده است، مناسب تر خواهد بود. در پاراگراف چهارم، بعد از کلمات «موسسات بزرگ»، من ترجیح میدهم عبارت زیر اضافه شود «و افزایش همزمان مقدار سرمایه اجتماعی، که مداوما عرصه سرمایه گذاری را بر این سرمایه تنگ میکند»، «وزنه اقتصادی موسسات بزرگ»، به تنهایی، دلیل لازم برای کاهش تولید کنندگان کوچک هست اما کافی نیست. این امر تا به آن درجه اتفاق میافتد که افزایش همزمان سرمایه، عرصه هایی را که این سرمایه قبلاً در آن سرمایه گذاری شده بود به سختی منقبض کند و آنرا مجبور سازد تا عرصه هایی را که توسط تولید خرده پا اشغال شده است مورد تجاوز قرار دهد.

در آخر پاراگراف چهارم ترجیح میدهم که این عبارت اضافه شود: «علاوه بر گرایش مستقیم در این جهت که معلول ارزان شدن دائمی ابزار بازتولید کالای نیروی کار است». در نهایت امر، افزایش سطح استثمار بدواً و پیش از هر چیز به ارزان شدن وسایل معیشت کارگران بستگی دارد».

اثرات حاصل از پائین آمدن تقاضا برای نیروی کار به نسبت عرضه آن، که گرایش بهمان سمت دارد، تنها عامل مکمل حکم فوق است. من با قانون کاهش نسبی تقاضا برای نیروی

کار، که در این پاراگراف طرح شده، تا آنجا موافقم که این نکته متضمن اشاره به ارتش ذخیره کار در مقایسه با «ارتش شاغل کارگران» باشد، و تا جائیکه رشد مذکور، تابع این واقعیت است که نیروی کار من حیث المجموع در زمان تولید مطلق بکار گرفته میشود، یعنی هنگامیکه نیروهای مولد جامعه تا آخرین حد بکار گرفته شده اند و سپس بخشی از این نیرو، زمانی که تولید به سطح تعیین شده توسط تقاضای اجتماعی کاهش می یابد، در حالت ذخیره قرار میگیرد. باقی اصلاحات نگارشی خود را به کمیسیون مخصوص تسلیم می کنم.

مارتینف: رفقا مارتف و گورین به من پاسخ دادند. رفیق مارتف نظری را که من نقد کردم قبول دارد و رفیق گورین پیشنهادات مرا مورد انتقاد قرار داده است. اجازه دهید از ایرادات رفیق مارتف به گفته هایم شروع کنم. قبل از هر چیز، او اعلام کرد که من آن قسمت از برنامه را که نقل کردم، عملاً به معنای تز پیشنهادی رفیق لنین در جزوه چه باید کرد تفسیر کرده ام. او گفت که عبارت مورد استناد من باید به مفهوم وسیع مبارزه طبقاتی پرولتاریا و نه بمعنای مبارزه تریدیونیونی به تنهایی، درک شود، بخصوص اینکه در برنامه، نارضایی از نظم موجود حتی به تمامی توده های مردم زحمتکش نیز نسبت داده شده است. من به این مساله جواب خواهم داد. در درجه اول نارضایی خرده بورژوازی از نظم موجود نمیتواند هیچ وجه اشتراکی با آگاهی طبقاتی پرولتاریا داشته باشد. در درجه دوم، تفسیر من نه فقط با اقوال مورد استناد من، بلکه همچنین بوسیله بعضی مندرجات دیگر برنامه، که فعلاً به آنها نمی پردازم، مورد تأیید قرار می گیرد. سپس رفیق مارتف سعی کرد از تز رفیق لنین دفاع کند. او کوشید عباراتی را که من از هجدهم برومر نقل کرده بودم مطابق با روح (نظرات م.) لنین مورد استفاده قرار دهد. او بر مبنای گفته مارکس، نشان داد که ایدئولوگ های یک طبقه معین، میتوانند به حکم خاستگاه اجتماعیشان متعلق به طبقه دیگری باشند. من البته در این مورد حرفی ندارم. اما چرا رفیق مارتف برای ما توضیح نداد که در صورتیکه موضع رفیق لنین را اتخاذ کنیم، چگونه میتوانیم بخش دوم جمله مارکس را هم بپذیریم که میگوید «یک طبقه اجتماعی در عمل به طرف همان نتایجی سوق داده میشود که ایدئولوگهایش از نظر تئوریک به آن جهت سوق داده میشوند»؟

سپس رفیق مارتف به ما گفت که در جزوه رفیق لنین مساله در سطحی متفاوت از برنامه در نظر گرفته شده است. در برنامه، منظور گرایش طبقه کارگر است، در چه باید کرد پروسه درونی ای است که بتوسط آن این گرایش تدقیق میگردد. قبول اینکه طبقه کارگر گرایش

اجتناب ناپذیری بطرف سوسیالیسم دارد، به معنای انکار این مطلب نیست که این گرایش از طریق تأثیر روشنفکران بر توده های طبقه کارگر متحقق میشود. من با این موافقم. اما مدعیم که رفیق لنین پروسه ای را که بموجب آن گرایش طبقه کارگر بطرف سوسیالیسم شکل میگیرد، به غلط توصیف کرده است. رفیق مارتف برای آنکه از تئوری رفیق لنین دفاع کند، ابتدا آنرا رتوش کرده است. او میگوید در میان توده های پرولتاریا گرایشات مخالف وجود دارد، یعنی بطرف سوسیالیسم و بطرف بورژوا بودن و اینکه روشنفکران از بین این گرایشها مصنوعاً انتخاب می کنند. من میگویم، که حتی در این شکل تصحیح شده، تئوری رفیق لنین اشتباه است. بطور کلی جنبش طبقه کارگر هیچ گرایشی به ایدئولوژی بورژوایی ندارد. این جنبش تا جایی تأثیرات بورژوایی را با خود حمل میکند که هنوز خود را از نفوذ محیط بورژوایی که در آن نشو و نما کرده و در درون آن رشد میکند، آزاد نکرده است. رفیق لنین تأکید می کند که جنبش خودبخودی طبقه کارگر آن جنبشی نیست که از ایدئولوژی بورژوایی میبرد، بلکه خود را به انقیاد ایدئولوژی بورژوایی در میآورد.

پلخانف: من میخواهم توجه همگان، و بخصوص رفیق مارتینف را به این نکته جلب کنم که او استدلال را به قلمرویی برده که استدلال در آن بی حاصل است، قلمرویی که در آن مجادله از عهده توجیه کوشش های بی حاصلی کم بکار رفته برنمی آید. (۱) نکته ای که او علیه برنامه عنوان کرده، متوجه یک عبارت در یکی از آثار یکی از نویسندگان پیش نویس برنامه است. حتی اگر ما فرض کنیم که عبارت مزبور نادرست بوده است، این امر فقط نشان میدهد که باقی نظرات ما عالی است. روش رفیق مارتینف مرا بیاد آن سانسورچی میاندازد که میگفت: «دعای خداوند را بمن بدهید، من یک جمله از آنرا بیرون می کشم و آنوقت به شما نشان میدهم که نویسنده آن را باید بدار آویخت». ولی تمام سرزنش هایی که علیه این جمله بیچاره متوجه شده، نه فقط تنها از طرف رفیق مارتینف بلکه از جانب بسیاری افراد دیگر، بر یک سؤ تفاهم مبتنی است. رفیق مارتینف از انگلس نقل قول میآورد که: «سوسیالیسم علمی بیان تئوریک جنبش پرولتاریا است». رفیق لنین هم با انگلس موافق است، و اگر نبود، می بایست واقعاً به دار آویخته میشد. ولی کلمات انگلس، در نهایت امر، تنها یک نظریه عام است. مساله اینست: چه کسی ابتدا این «بیان تئوریک» را فرموله میکند؟ لنین رساله ای در مورد فلسفه نوشته، بلکه مقاله ای جدلی علیه اکونومیست ها نوشته است. اکونومیست هایی که می گفتند: ما باید صبر کنیم تا طبقه کارگر بدون کمک «باسیل انقلابی» عقب ماندگیهایش را جبران کند. «باسیل انقلابی» حق نداشت به کارگران چیزی بگوید، دقیقاً

باین علت که یک «باسیل انقلابی» بود، یعنی بدین دلیل که دارای آگاهی تئوریک بود. اما اگر شما «باسیل» را حذف کنید، آنگاه با یک توده همگون ناآگاهی روبروید که آگاهی باید از بیرون به آن تزریق شود. اگر شما نسبت به لنین انصاف میداشتید و تمام کتابش را تا به آخر با دقت میخواندید، آنوقت میدیدید که این دقیقاً همان چیزی است که لنین گفته است. بدین ترتیب، وقتی او از مبارزه تریدیونیونی صحبت میکند، عیناً همین نظر را بسط میدهد که آگاهی وسیع سوسیالیستی را تنها از خارج محدوده مبارزه مستقیم برای بهبود شرایط حاکم بر فروش نیروی کار میتوان وارد کرد.

آکیمف: من تصحیحاتی به پیش نویس برنامه دارم که به کمیسیون میدهم ولی کاری که الان میخواهم انجام دهم توضیح آن ملاحظات کلی است که راهنمای من در طرح هر یک از این تصحیحات بوده است.

من کاملاً با رفیق مارتینف موافقم که آن بند از پیش نویس که او در باره اش صحبت کرد کاملاً نظرات متمایز رفیق لنین درباره ایدئولوژی ضد سوسیالیستی پرولتاریا بمعنای اخص کلمه و نتایجی که باید از آن استنتاج کرد را منعکس میکند.

من نظر رفیق پلخانف را دایر بر اینکه استناد به کتاب کوچک لنین بی اساس بوده، اشتباه میدانم. او میگوید نمیتوان یک برنامه را بر اساس یک عبارت در یک کتاب یکی از نویسندگان پیش نویس نقد کرد. عبارت رفیق لنین که رفیق مارتینف آنرا مورد انتقاد قرار داده، به هیچ وجه یک عبارت مجزا نیست، این عبارت ایده اساسی چه باید کرد را توضیح میدهد و این عقیده بنظر من در پیش نویس برنامه بیان میشود. این ایده با آنچه که پلخانف در توضیحات خود نوشته منطبق نیست. و من مطمئنم که پلخانف با لنین موافق نیست **«خنده حضار»** و فکر میکنم خود رفیق لنین از تأیید این مساله که این نظر او است و نه یک عبارت مجزا، نه عبارتی که تصادفاً در آنجا پیدا شده، امتناع نخواهد کرد. بعنوان نمونه، در اینجا قسمت دیگری از جزوه چه باید کرد را در نظر بگیریم. به این مطلب توجه کنید که میگوید سوسیالیسم علمی «بکلی مستقل از جنبش طبقه کارگر ظهور کرد». خیر، مسلماً این اعتصابیون نبودند که تئوری سوسیالیسم علمی را بسط دادند. **«خنده حضار»**

من با رفیق مارتینف در این نکته که تنها یکی دو تصحیح در پاراگراف مورد اشاره او در پیش نویس لازم است موافق نیستم. بنظرم میرسد که یک ایده اشتباه در سرتاسر بخش «اصول» پیش نویس از اول تا آخر آن بشکلی پیگیر و زایل نشدنی وجود دارد. شرایط تاریخی که این برنامه تحت آن بوجود آمده اثری عمیق بر این سند بجا گذاشته است. این دوره

طغیان‌های نیرومند رادیکالیسم سیاسی در تمام بخش‌های جامعه روسیه است. این نکته در این واقعیت انعکاس می‌یابد که اشکال ویژه پرولتری مبارزه به عقب رانده شده، حزب ما به نقش سایر اقشار مردم تحت ستم پریها داده است و روشهای مبارزه، نه خود طبقه، بلکه سازمان او یعنی حزب را بجلو رانده است که در آن نتیجتاً ویژگیهای طبقاتی حزب و خصلت توده‌ای فعالیتش کاهش یافته و استتار شده است.

در یک بحث کلی نمیتوانم تصحیحات مورد نظرم را تذکر دهم. پس فقط به تعدادی از آنها، از طریق ارائه توضیحات در باره آنچه گفته ام، اشاره می‌کنم.

پیش‌نویس در این باره بحث می‌کند که آیا با توسعه سرمایه‌داری اوضاع طبقه کارگر بطور مطلق بدتر میشود، یا نه. این مساله با مساله سبک کار حزب مرتبط است. در آثار اروپائیان غربی گفته شده که «تئوری ازدیاد فقر» (۲۲*) با شیوه‌های موجود تبلیغ منافات دارد. برنامه ما باید پاسخ کاملاً مشخصی به این مساله بدهد و باین وسیله حزب را به یک اصل راهنما در رهبری مبارزات سیاسی و اقتصادی پرولتاریا مجهز کند. در پیش‌نویس باین مساله بشکلی دو پهلو و اساساً به این مفهوم برخورد شده که مبارزه برای بهتر کردن وضع پرولتاریا برای حزب یک مساله جنبی است و فقط تا جایی قابل توجه است که شرایطی را که حزب در آن عمل میکند، فراهم میسازد. بدین ترتیب، در این بند از برنامه‌گرایی در جهت جدا کردن حزب ما و منافع آن از پرولتاریا و منافع پرولتاریا خودنمایی میکند.

این‌گرایش با وضوح باز هم بیشتری در ماده مربوط به وظایف حزب ظاهر میشود. در اینجا مقولات «حزب» و «پرولتاریا» کاملاً از یکدیگر جدا شده و در مقابل هم قرار داده شده‌اند، بطوریکه اولی بعنوان یک موجود فعال جمعی و دومی بمثابة یک محیط پاسیو که حزب در آن اعمال نفوذ میکند تصویر شده‌اند. زیرا در نظریه‌های این پیش‌نویس کلمه «حزب» همیشه بعنوان فاعل و «پرولتاریا» بعنوان مفعول بکار برده شده است. ﴿خنده حزار﴾

ایضاً، ماده مربوط به تسخیر قدرت سیاسی، در مقایسه با برنامه‌های سایر احزاب سوسیال‌دموکرات، بهمین شکل فرمولبندی شده، بطوریکه ممکن است از آن چنین مستفاد شود، همانطور که در واقع پلخانف آنرا چنین تفسیر کرده است، که نقش سازمان رهبری‌کننده اینست که طبقه‌ای را که رهبری میکند به پشت صحنه براند و سازمان رهبری‌کننده و طبقه را از یکدیگر جدا سازد. در نتیجه فرمولبندی وظایف سیاسی ما دقیقاً عین وظایف سیاسی «نارودنایاویا» است.

بند مربوط به اقشار غیر پرولتر جامعه، اگر بمورد اجراء در آید، حزب ما را نه به حزب

پرولتاریا، بلکه به حزب کلیه اقشار تحت ستم و استثمار تبدیل میکند، یعنی حزبی که نه انقلابی است و نه سوسیالیست.

نتیجتاً، تمام تصحیحات من معطوف به دگرگون کردن روح حاکم بر برنامه است. بسیاری از آنها، اگر بطور مجزا در نظر گرفته شود، تصحیحاتی جزئی است، ولی اگر مجموعه آنها در نظر بگیریم، در صورت تصویب شدن، تغییراتی اساسی بوجود خواهد آورد.

مارتف: من اصلاً نمیتوانم بفهمم که آکیف در کجای برنامه ما متوجه گرایش در جهت کم اهمیت کردن جنبش کارگری شده است. آیا این پیش نویس، برعکس، باین دلیل مورد سرزنش قرار نگرفته است که در بخش تئوریکش درباره ریز وظایف مقطع خاص سیاسی در روسیه بسیار کم صحبت شده و عمدتاً به وظایف عمومی جنبش جهانی پرولتاریا پرداخته شده است؟ این نکته غریبی است که در مطالب مربوط به سایر بخش های مردم زحمتکش گرایشی در جهت نزدیکتر شدن به انقلابیون سوسیالیست مشاهده شود. انقلابیون سوسیالیست، برعکس گفته اند که این بند برنامه را در صورتی خواهند پذیرفت که بجای «نقطه نظر پرولتاریا» نوشته شود: «نقطه نظر سوسیالیسم». خصلت طبقاتی حزب با وضوح کافی در آنجا بیان شده است. عبارت «طبقه کارگر» تنها به منظور جلوگیری از تکرار کلمه «پرولتاریا» در یک جمله، استفاده شده است. من منظور آکیف را از این مساله که میگوید برنامه گرایش تحقیرآمیزی را نسبت به مبارزه اقتصادی کارگران منعکس میکند، نمیفهمم. آیا او مایل است که بجای صحبت در باره هدف اقتصادی مشترک کل جنبش کارگری، یعنی انقلاب اجتماعی، در باره وظایف خاص گروه های مختلف پرولتاریا صحبت کنیم؟ بخشی که به مقوله باصطلاح «تئوری ازدیاد فقر» میپردازد، محدودیت هایی را که برسر راه بهبود موقعیت طبقه کارگر در نظام سرمایه داری وجود دارد، بیان میکند. این بخش نشان میدهد که وظایف مبارزه برای بهبود مادی فوری خنثی کردن گرایشات تباهی آور توسعه سرمایه داری است و آن بخش از برنامه که اصلاحات مربوط به کارخانه را برمیشمرد بهترین پاسخ به این سرزنش است که ما مبارزه برای بهبود فوری را نادیده گرفته ایم.

آکیف کجا مدرکی دال بر اینکه ما امید بیش از حد به سایر جنبش های اجتماعی بسته ایم، پیدا کرده است؟ به جنبش های اجتماعی دیگر تنها در آخر پیش نویس اشاره شده است، جائیکه گفته شده که ما از هر جنبش اپوزیسیون و انقلابی که علیه تزاریسم است پشتیبانی می کنیم. شاید رفیق آکیف با این نظر مخالف است؟ اگر او تصور میکند که ایسکرا اکنون وظیفه تبلیغ در میان سایر اقشار جامعه را رها کرده، اشتباه میکند. ما،

برعکس، امیدواریم که با بازسازی حزب بتوانیم قلمرو نفوذ آنرا گسترده تر کنیم. من حتی امیدوارم که زمان آن برسد که خود رفیق آکیمف از طرف حزب مأمور شود تا تبلیغات در میان آن «ژنرال های» معروف «اشراف» را به پیش برد، همان کسانی که ایسکرا بخاطرشان مورد سرزنش ویژه قرار گرفت.(۲)

کارسکی: من بکلی از درک این مطلب عاجزم که چگونه پرولتاریا به تنهایی، طبقه کارگر در مبارزات روزمره اش، در مبارزه بخاطر منافع فوری خود میتواندست به ایجاد دستگاه فلسفی هماهنگ سوسیالیسم علمی، که در برگیرنده کلیت فلسفه تکامل اجتماعی است، توفیق یابد. من بکلی از درکش عاجزم که چطور یک چنین وظیفه ای میتواندست توسط بخشی از جامعه انجام پذیرد که میدان دیدش محدود و در چهارچوب محدودیت های معینی اسیر است و تمام تنوعات پدیده های اجتماعی را دربر نمیگیرد. این موقعیت توده طبقه کارگر است که نمیتواند، با نیروی تنها خودش، بر مبنای آشنایی از موقعیت صرفاً خودش، تئوری سوسیالیسم علمی را بوجود آورد. این تئوری میتواندست در یک مرحله معین از توسعه سرمایه داری، توسط نابغه ای که قوانین حاکم بر این توسعه را مطالعه کرده و برای خود روش ساخته است، بوجود آید. چنین انقلابی در فلسفه اجتماعی تنها توسط کسی میتواندست انجام شود که موضع پرولتاریا را اتخاذ کرده، کسی که در عین حال قادر بود بنای خود را بر پایه مطالعه تاریخی شرایط سرمایه داری مدرن بسازد.

باین معنا، تئوری سوسیالیسم، مسلماً از خارج برای طبقه کارگر به ارمغان آورده شده است. و عجیب است که می شنویم به این بحث اعتراض میشود. ولی اینطور بنظر میرسد که کسانی که با ما مخالفت میکنند تحت تأثیر ایده معینی در رابطه با «خودبخودی بودن» و «مراحل» هستند. طبیعی است که هر کسی که از «خودبخودی بودن» دفاع میکند، از نظریه بسط و تدقیق خودبخودی تئوری سوسیالیسم نیز دفاع کند، و برعکس.

ما همیشه با مساله دیگری در رابطه با همین مساله مواجه میشویم، یعنی در تقابل قرار دادن حزب و طبقه کارگر. رفیق آکیمف عقیده دارد که حزب نباید در سطحی بالاتر از طبقه کارگر قرار گیرد. این طرز طرح مساله، بنظر من، هم نادرست و هم بی مورد است. از خارج از طبقه کارگر یک نیروی رزمنده و آگاه، یعنی حزب، برمیخیزد که حامل و مروج ایده آل های سوسیالیستی است و باین اعتبار حزب چاره ای جز این ندارد که در سطحی بالاتر از «طبقه کارگر» قرار گیرد، چون بخش آگاه این طبقه رهبر بخش ناآگاه، یا فاقد آگاهی کافی آنست. بنظر من ایراد رفیق آکیمف به بند سوم، در باره «تئوری ازدیاد فقر» فوق العاده شایان

اهمیت است. این تئوری در جهان بینی سوسیالیستی ما باید مقامی مرکزی را اشغال کند. مارتینف: رفیق کارسکی گفت که نظر من در باره رابطه طبقه کارگر با ایدئولوژی سوسیالیستی این بود که طبقه کارگر خودش به تئوری سوسیالیسم علمی رسید. من هیچوقت چنین چیزی نگفتم. من فقط گفتم که قشرهای مختلف پرولتاریا، مستقلاً، اشکال اقتصادی و سیاسی مبارزه طبقاتی را بدست آورده و ایده های سوسیالیسم بورژوایی را به ایده های کمونیستی تبدیل کردند. نقش ایدئولوگ ها این بود که این عناصر مبارزه طبقاتی را ترکیب کنند و این مبارزه را به بنیادهای تئوریک مجهز کنند. این کار، البته نه توسط کارگران، بلکه بدست مارکس و انگلس انجام شده و عبارت است از تحول تئوری های فلسفی و اجتماعی گذشته به تئوری سوسیالیسم علمی. ولی مارکس و انگلس تنها هنگامی توانایی انجام این کار تئوریک را بدست آوردند که از رادیکالیسم بریدند و موضع پرولتاریا را اتخاذ کردند – عبارت دیگر به جنبش آن طبقه پیوستند.

تا اینجا ما با نظرات رفیق آکیمف موافقیم. ولی ما نتایج مختلفی از آن استنتاج میکنیم. من نه تئوری ازدیاد فقر و نه دیکتاتوری پرولتاریا را رد نمی کنم. فکر میکنم که بر این نکته باید تأکید شود. رفیق آکیمف، بعداً ضمن اشاره بمن گفت که دوره ای که بدنبال دوره اکونومیسم آمد با یک نقیصه مهم، یعنی رادیکالیسم سیاسی مشخص میشد. نحوه نگرش ما به آن دوره ابداً یکسان نیست. به نظر من جنبش در آن وقت قدمی بجلو برداشت و این پیشروی دقیقاً باین علت بود که جنبش شکل سیاسی بخود گرفته بود. ولی در عین حال خلاءهای بزرگی هم در جنبش ظاهر شدند: تبلیغات سیاسی، در عمل، پیوند ضعیفی با سوسیالیسم داشت، تأکید زیاده از حدی بر آنچه منافع سیاسی ما را با منافع سیاسی اپوزیسیون بورژوایی متحد میکرد قرار داده شد و تأکید کمی بر آنچه ما را از آنها متمایز میکرد.

لانژ: پیشنهاد کرد که کلیت برنامه را به رأی بگذارند و نگارش نهایی آن بعهده کمیسیون گذاشته شود.

تروتسکی پیشنهاد کرد که لیست سخنرانان بسته شود.

آکیمف قویاً با این نظر که کل برنامه به رأی گذاشته شود مخالفت کرد. او گفت که اگر این کار انجام شود برنامه تمام اهمیت جدی خود را از دست میدهد. احتمال دارد که هر یک از نمایندگان با بندی از پیش نویس برنامه موافق نباشند. وقتی کلیت برنامه به رأی گذاشته شود، آنها آن بند را بعنوان بندی که تعهدی بر ایشان ایجاد نمی کند، در نظر خواهند گرفت.

مارتف این نظر را مطرح کرد که رأی گیری در مورد کلیت برنامه بعد از انجام اصلاحات در آن و پس از آنکه بند بند آن به رأی گذاشته شد، صورت گیرد.

آکیمف با بسته شدن لیست سخنرانان در مورد مساله ای به اهمیت برنامه مخالفت کرد.

مارتف عقیده داشت که بستن لیست سخنرانان ضرری ندارد، چرا که وقتی برنامه از کمیسیون برگشت، بحث در باره بند بند آن از سر گرفته خواهد شد.

مارتینف درخواست کرد که بعنوان مخبر به او اجازه داده شود که سخنرانی پایانی اش را ایراد کند.

مارتف: گزارش رفیق مارتینف تنها به یک اصلاحیه مربوط میشد، و حالا که ما یک بحث کلی داریم، سخنرانی پایانی او بنظر بی معنی میاید. بسیار بهتر است که بگذاریم مخبر سخنرانی پایانی خود را در آخر مباحثات در باره برنامه ایراد کند.

مارتینف: سخنرانی پایانی به محتوای گزارش بستگی ندارد، و آئین نامه کنگره محدودیتی برای آن قائل نیست.

بروکر مخالف بسته شدن لیست سخنرانان بود. او گفت که اسامی لنین و پلخانف در لیست است و نمایندگان احتمالاً میخواهند به آنها پاسخ گویند.

تروتسکی: منظور من این نبود که مباحثات بطورکلی خاتمه یابد. بعد از اینکه برنامه از کمیسیون برگشت، بحث از سر گرفته خواهد شد، ولی در آن موقع خصلت برنامه ریزی شده تری خواهد داشت.

پیشنهاد تروتسکی تصویب و پیشنهاد رفیق لانژ رد شد.

پلخانف: نظرات رفیق آکیمف در باره ازدیاد فقر باید منطقاً و به ناگزیر به اپورتونیزم منجر شود. اگر نظر رفیق آکیمف را درست متوجه شده باشم ﴿آکیمف: «مساله دقیقاً همین است، نظر مرا درست متوجه نشده اید﴾. به نظر او موقعیت طبقه کارگر در جامعه بورژوایی نه تنها بطور مطلق بلکه بطور نسبی نیز بدتر نمیشود. رفیق آکیمف عقیده دارد که حتی در جامعه امروز نیز ممکن است وضعیت مادی کل پرولتاریا بهبود یابد و اینکه این بهبودهای تدریجی در شرایط مادی زیست طبقه کارگر میتواند به سوسیالیسم منتهی گردد.

از این اظهارات رفیق آکیمف بطور منطقی انکار «وابستگی فزاینده کار مزدی به سرمایه»

و «سطح فزاینده استثمار» نتیجه گیری میشود. از این اظهارات منطقاً انکار افزایش نابرابری اجتماعی، انکار ناامنی، بیکاری و غیره نتیجه گیری میشود. در واقع، اگر سرمایه داری مدرن و موجودیت نهاد مالکیت خصوصی به بدتر شدن نسبی و حتی مطلق وضع توده های کارگر منجر نمیشود، اگر از یکسو به تمرکز سرمایه در دست تعدادی معدود و از سوی دیگر به پرولتریزه شدن توده ها در مقیاسی دائم التزاید منتهی نمی گردد، در این صورت باید پرسید که چرا روحیه نارضایتی و حالت انقلابی باید در میان طبقه کارگر رشد کند، چرا باید آنتاگونیسم در بین طبقات توسعه یابد، چرا باید تضاد میان طبقات تشدید شود؟ انکار تئوری ازدیاد فقر برابر است با قبول ضمنی تئوری اپورتونیسم. اقتصاددانان بورژوا که با روح باستیا (۲۳*) قلمفرسایی می کنند، یعنی کسانی از قبیل ژیفن (۲۴*) یا لئوری بولیو (۲۵*) و شاگردانش در مبارزه بر ضد سوسیالیسم انقلابی، بدواً و پیش از هر چیز به شیوه رفیق آکیف استدلال می کنند، یعنی آنها تئوری ازدیاد فقر را منکر میشوند و بما اطمینان میدهند که وضع توده های کارگر دائماً بهبود مییابد و قس علیهذا. نویسندگان بورژوا اهمیت این تئوری را بدرستی درک کرده اند. از سوی دیگر، انکار این تئوری برنشتین و طرفدارانش را به برنشتنیسم و ژورسیسم (۲۶*)، یعنی اپورتونیسم کشانده است. واقعاً اگر وضع طبقه کارگر بتدریج بهبود مییابد، اگر چنین بهبودی حتی حالا برای توده های هر چه وسیعتر قابل دسترسی است، آنگاه طبعاً، سوسیال رفرمیست ها بخوبی شانس آنها دارند و محق اند که بعنوان سخنگویان و مدافعان حقیقی منافع پرولتاریا عرض اندام کنند و سوسیال دموکراسی انقلابی باید زیر پرچم اپورتونیسم موضع بگیرد. اما، خیر، رفیق آکیف، ما زیر پرچم اپورتونیسم قرار نخواهیم گرفت. بدتر شدن دائم و نسبی و مطلق وضعیت توده های هرچه وسیعتر پرولتاریا ما را به گرد آمدن زیر پرچم سوسیال دموکراسی انقلابی فرا میخواند. ما زیر آن پرچم ایستاده ایم و همچنان خواهیم ایستاد.

گورین: اکونومیسم بمعنای اخص آن از صحنه ناپدید شده است. ولی گرایش باقی مانده که میتوان آنرا نوعی رابطه فدرالی با اکونومیسم نامید. این گرایش از درک نقطه نظر ما عاجز است. طرفداران آن اظهاراتی را که در اینجا عنوان شده دایر بر اینکه سوسیال دموکراسی روسیه مستقل از طبقه کارگر ظهور کرده است، به عنوان ادعایی درک کرده اند که از طرف ما به شکلی مطلق و متافیزیکی طرح شده است و بر طبق این نحوه برداشت است که ما را سرزنش میکنند. آنچه ما گفته ایم به واقعیت مربوط است و هیچ فلسفه اجتماعی یا تلقی از تاریخ را بیان نمی کند. ما فقط گفته ایم که سوسیال دموکراسی روسیه، قبل از هر چیز،

صرفاً یک دکترین وارداتی است که از نظر زمانی بر عروج جنبش کارگری در روسیه پیشی داشته است. اما سوسیال دموکراسی روسیه از آسمان نازل نشده است. سوسیال دموکراسی که ابتدا همراه سایر دکترین های انقلابی روسیه بعنوان دکترینی پوپولیستی ظهور کرده بود، در زیر فشار جنبش کارگری اروپای غربی و سوسیالیسم علمی اروپای غربی شکل سوسیال دموکراتیک بخود گرفت و تنها بعد از آن بود که سوسیال دموکراسی روسیه در عمل با جنبش کارگری روسیه پیوند خورد.

این مهم است که خود را از شکل مبتذل ماتریالیسمی که وابستگی ایدئولوژی انقلابیون به شرایط خارجی را به معنای وابستگی آنان به ایدئولوژی خودبخودی پرولتاریا میفهمد، خلاص کنیم. اگر منظور ما از انقلابیون، انقلابیون مبتذل نباشد، ایدئولوژی آنها طبق استانداردهای دیگری بسط و تدقیق پیدا کرد. توضیح میدهم. انسان متوسط را میتوان به شخص نزدیک بینی تشبیه کرد که فقط تا شعاع محدودی از اطراف خود را میبیند و بقیه فضا را از روی قیاس با نقطه کوچکی که به خودش تعلق دارد، قضاوت میکند. انسانی که ذهنی استثنایی دارد، در حکم شخص دوربینی است که همه چیز را در فضا با وضوح کم و بیش یکسانی می بیند. باین علت است که افراد نابغه میتوانند از ایدئولوژی طبقه خود ببرند و موضع بشری – جهانی اتخاذ نمایند، موضعی که تنها تحت تأثیر واقعیات عینی و یافته های علم قرار دارد. ایدئولوگ های حقیقی پرولتاریا موقعیت حد واسط بین چنین افراد خارق العاده و توده بشریت را اشغال میکنند. آنها به میزان قابل ملاحظه ای واقع بینند، ولی در نهایت، تا آنجا که از نظر اقتصادی تا حد معینی به پرولتاریا نزدیک شده باشند، چیزی که بوجود میاورند ایدئولوژی پرولتری است. توده پرولتاریا قادر به انجام این کار نیست. چه وضعی بوجود میامد اگر پرولتاریا بحال خود گذاشته میشود؟ وضع مثل شرایط آستانه انقلاب بورژوایی میشود. انقلابیون بورژوا دارای هیچ تئوری علمی نبودند. و با این وجود نظام بورژوایی ظهور کرد. البته پرولتاریا حتی بدون ایدئولوگ، بتدریج به طرف انقلاب اجتماعی میرود، ولی فقط به شیوه ای غریزی. موسسات بزرگ رشد می کنند. بورژوازی هر رشته، در تلاش برای فائق آمدن به بحرانها در یک سندیکای واحد ادغام میشود و برای محصولات تولیدی خود قیمت های انحصاری معین خواهد کرد. این سندیکاها در مورد روال مبادله به توافق میرسند. مناسبات مبادلاتی و کالایی در بین سرمایه داران ناپدید میشود. از طرف دیگر، سندیکای سرمایه داران با سندیکای تمام کارگران به مقابله برمیخیزد. نسبت بین دستمزد و ارزش اضافه یک بار برای همیشه مقرر میگردد. نیروی کار دیگر کالا نخواهد ماند. اینطور درک میشود که میتوان

سندیکای سرمایه داران را با سندیکای کارگران جایگزین کرد. پرولتاریا سوسیالیسم را بطور غریزی عملی میکند، ولی هیچ تئوری سوسیالیستی در دست ندارد. چنین پروسه ای کند و دردآورتر از زمانی است که ایدئولوگ های انقلابی به آن کمک کنند، کسانی که هدفی مشخص تعیین می کنند و آنچه را که بطرفش میرویم پیش بینی می نمایند.

لایبر: من هم با نظر رفیق لنین که در اینجا بحث شد مخالفم. من عقیده دارم که در میان عوامل عینی که تحت تأثیر آن ایدئولوژی روشنفکران سوسیال دموکرات، یعنی اشخاصی با خواستگاه بورژوایی شکل می گیرد، رفیق لنین تأثیر روانشناسی پرولتاریا را دست کم می گیرد. ولی از آنجا که من نمیتوانم آثار تأثیر رفیق لنین در پیش نویس ارائه شده به ما را مشاهده کنم، این موضوع را دنبال نمی کنم.

به ملاحظات مربوط به دو قسمت از برنامه میپردازم که در آن، بنظر من، مرزبندی میان نقطه نظر پرولتاریا و نقطه نظر «انقلابیون سوسیالیست» به وضوح کامل ترسیم نشده است. در یک قسمت گفته شده که سوسیال دموکرات ها باید به پرولتاریا «تناقض میان منافع استثمارگران و استثمار شوندهگان» را نشان دهند. در جامعه سرمایه داری تنها پرولتاریا نیست که مورد استثمار قرار میگیرد: آنچه پرولتاریا را از سایر اقشار تحت استثمار متمایز میکند، خصلت ویژه استثماری است که پرولتاریا در معرض آن قرار گرفته است. بعلاوه، در انتهای همین پاراگراف گفته شده: «حزب طبقه کارگر، حزب سوسیال دموکرات، تمام بخشهای مردم زحمتکش و تحت استثمار را تا آنجا که آنها موضع پرولتاریا را اتخاذ کنند، به صفوف خود فرا میخواند». بنظر من این تز میتواند باعث سوء تفاهم شود. آیا واقعاً اقشار غیر پرولتر جامعه، در کل، میتوانند موضع پرولتاریا را اتخاذ کنند؟ من فکر میکنم آنها هرگز نمیتوانند. البته جنبش سوسیال دموکراتیک، در مبارزه برای برنامه حداقل خود میتواند حمایت اقشار دیگر جامعه را به طرف خود جلب کند، اقشاری که در پرولتاریا قاطع ترین مبارز دموکراسی را می بینند؛ ولی تنها پرولتاریا میتواند برای برنامه حداکثر، برای سوسیالیسم مبارزه کند و تنها او مبارزه خواهد کرد. و فقط افراد منفرد از اقشار دیگر میتوانند قاطعانه موضع پرولتاریا را اتخاذ کنند.

لنین: باید قبل از هر چیز به شیوه فوق العاده ویژه رفیق لایبر اشاره کنم که یک مارشال اشرافیت را با بخشی از مردم زحمتکش و تحت استثمار خلط میکند. این خلط کردن در تمامی مباحث بروز یافته است. همه جا تکه های مجزایی از جدل های ما با وضع اصول پایه خلط شده اند. نمیتوان امکان این را که حتی یک بخش (هر بخشی) از مردم زحمتکش و

تحت استثمار به جانبداری از پرولتاریا برخیزد، منکر شد، کاری که رفیق لایبر انجام میدهد. بخاطر میآوردید که در سال ۱۸۵۲، مارکس ضمن اشاره به شورش دهقانان فرانسوی نوشت (در هجدهم برومر) که دهقانان گاه بعنوان نماینده گذشته و گاه بعنوان نماینده آینده عمل میکنند؛ میتوان نه فقط به پیشداوری دهقان، بلکه همچنین به داوری او نیز متوسل شد. (۳) همچنین بخاطر میآوردید که مارکس گفت، کموناردها در اعلام اینکه امر کمون امر دهقانان هم هست، کاملاً محق بودند (۴). تکرار می‌کنم، نمیتوان تردید داشت که تحت شرایط معینی برای این یا آن بخش از مردم زحمتکش کاملاً ممکن است که جانب پرولتاریا را بگیرند. آنچه مهم است، تعیین درست آن شرایط است. و شرایطی که مورد نظر ماست با صراحت کامل در این عبارت بیان شده است: «اتخاذ نقطه نظر پرولتاریا». این عبارت است که ما سوسیال دموکراتها را به بارزترین وجه از تمام گرایشهای باصطلاح سوسیالیست بطور اعم و از باصطلاح انقلابیون سوسیالیست بطور اخص متمایز می‌کند.

برمیگردم به آن قسمت مورد بحث از جزوه خودم، چه باید کرد که باعث آن همه تفسیرها در اینجا شده است. بنظر میرسد که بعد از تمام آن اظهار نظرها، مساله آن چنان خوب روشن شده که برای من چیز زیادی برای اضافه کردن باقی نماند. کاملاً واضح است که در اینجا یک ماجرا از مبارزه علیه اکونومیسم با طرح اصولی یک مساله تئوریک عمده، یعنی تکوین یک ایدئولوژی خلط شده است. بعلاوه، این ماجرا بشکلی کاملاً اشتباه طرح شده است.

در دفاع از این گفته اخیر، میتوانم بدو به رفقا آکیف و مارتینف، که در اینجا صحبت کرده اند، اشاره کنم. آنها روشن کردند که این واقعاً ماجرای در مبارزه علیه اکونومیسم بود. آنها نظریاتی ابراز داشتند که پیش از این و کاملاً بدرست بعنوان نظریاتی اپورتونیستی توصیف شده بود. آنها تا آنجا پیش رفتند که تئوری ازدیاد فقر را «منکر شدند»، دیکتاتوری پرولتاریا را به «زیر سوال بردند» و حتی از نظریه ارفولونگس (۵)، آنطور که آکیف آنرا می‌نامد، جانبداری کردند. راستش را بگویم، من نمیدانم که این چه معنا میدهد. شاید منظور رفیق آکیف نظریه آئوس اهلونگس (۶) بوده است - «تئوری تهی شدن» سرمایه داری، یعنی یکی از عام ترین تلقیات جاری تئوری برنشتینی. رفیق آکیف در دفاع از مبنای قدیمی اکونومیسم، این استدلال فوق العاده عجیب را مطرح کرد که کلمه «پرولتاریا» حتی یکبار در برنامه ما، در حالت فاعل بجشم نمی خورد. رفیق آکیف اعلام می‌کند که حداکثر اجازه داده اند که پرولتاریا در حالت صفت ملکی ظاهر شود (۷). بدین ترتیب بنظر میرسد که حالت فاعلی پرافتخارترین حالت است و حال آنکه صفت ملکی مقام دوم را بر سکوی افتخارات

اشغال میکنند. تنها کاری که باقی میماند این است که چنین ایده ای – شاید از طریق یک کمیسیون ویژه – تحویل رفیق ریازائف داده شود، بلکه او بتواند اولین اثر فاضلانہ اش درباره حروف الفبا را با اثر دومی، یعنی رساله ای در باب حالات تکمیل کند....

در مورد استنادات مستقیمی که به جزوه چه باید کرد من شده است، برایم مشکل نیست نشان دهم که آنها خارج از متن تحریف شده اند. گفته شد که لنین به گرایش های متعارض اشاره نمیکند، بلکه قویاً تأکید می کند که جنبش طبقه کارگر همواره «گرایش دارد» که به ایدئولوژی بورژوایی تسلیم شود. واقعاً؟ آیا من نگفته ام که جنبش طبقه کارگر با کمک خیرخواهانه شولتز – دلیچ ها (۲۷*) و امثالهم بطرف دیدگاه بورژوایی کشانده می شود؟ و در اینجا منظور از «امثالهم» چیست؟ کسی بغیر از اکونومیستها، و یا بغیر از کسانی که عادت داشتند بگویند، که فی المثل، دموکراسی بورژوایی در روسیه یک شبخ است، کس دیگری مدنظر نیست. امروز آسان است که اینطور از بالا راجع به رادیکالیسم بورژوایی و لیبرالیسم حرف زد، وقتیکه نمونه های آنها برای همه آشکار است. ولی آیا قبلاً هم وضع بدین منوال بود؟

گفته میشود که لنین بهیچ وجه این واقعیت را بحساب نمی آورد که کارگران هم در امر شکل گیری ایدئولوژی شرکت دارند. واقعاً؟ آیا من بارها و بارها نگفته ام که کمبود کارگران کاملاً آگاه، کارگرانی که رهبرند و کارگران انقلابی، دقیقاً بزرگترین کمبود جنبش ماست؟ آیا در آنجا نگفته ام که پرورش چنین کارگران انقلابی باید وظیفه فوری ما باشد؟ آیا در آنجا به اهمیت رشد جنبش تریدیونیونی و ایجاد نشریات مخصوص اتحادیه های کارگری (تریدیونیون م.) اشاره نشده است؟ آیا در آنجا مبارزه ای بی امان علیه هر کوششی بعمل نیامده که هدفش تنزل دادن سطح، به سطح توده ها یا به سطح کارگران برخوردار از آگاهی متوسط است.

نتیجه گیری کنم. ما همه الان میدانیم که اکونومیست ها میله را به یک طرف خم کرده بودند. برای راست کردن این میله لازم بود که آنرا بجهت دیگر خم کرد، و این کاری است که من انجام داده ام. ایمان دارم که جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه همواره با قدرت تمام میله ای را که بوسیله هر نوع اپورتونیسمی خم شده باشد، راست خواهد کرد. و بنابراین میله ما همیشه، راست ترین و مناسب ترین برای عمل خواهد بود.

تروتسکی: اصولی ترین ایده ها در باره پیش نویس برنامه ایسکرا و زاریا در اینجا توسط رفقا مارتینف و آکیمف بیان شده است. ولی تا آنجا که به رفیق مارتینف مربوط میشود، قبلاً گفته شد که زمینه کلی سخنرانی وی بکلی با نتیجه گیری های نهایی اش نامتناسب

بود. بقول شچدرین(۲۸*)، او به ما خونریزیهای بیشمار را وعده داد، اما بجای آن یک گنجشک را خورد(۸). زمینه سخنان رفیق آکیمف هم خیلی وسیع بود، ولی متأسفانه ابدا ربطی به پیش نویس برنامه نداشت. رفیق آکیمف تنها در یک مورد، بطریقی کاملاً روشن و اصولی با پیش نویس مورد بحث به مخالفت برخاست، و آن در مورد دیکتاتوری پرولتاریا بود. طبق نظر او، اشکال برنامه در این است که به نحوی نادرست، مرکز ثقل را از مبارزه روزمره به دیکتاتوری انقلابی، و از طبقه به حزب منتقل می‌کند... این به چه معناست؟ پیش نویس مورد بحث شامل یک برنامه حداقلی است، که از نظر تعداد اصلاحاتی که مطالبه شده، از برنامه حداقل احزاب سوسیال دموکرات دیگر کمتر نیست. اما سوسیال دموکراتهای انقلابی در مبارزه برای اصلاحات، اصلاح بنیادی خود را بانجام میرسانند - اصلاحی در اذهان پرولتاریا، یعنی آماده کردن آنها برای دیکتاتوری انقلابی. ما نمیتوانیم بشدت کافی بر عنصر دیکتاتوری پرولتری تأکید کنیم، چرا که خود اصلاحات مخلوقات آزاد سیاسی پرولتاریا نیستند، بلکه سازشهایی اند که طبقات حاکم در مقابل پرولتاریا، آن هم تنها زیر سایه تهدید انقلاب اجتماعی انجام میدهند. رفیق آکیمف سعی کرد پیش نویس مورد بحث را با موضع برنامه ای انقلابیون سوسیالیست، هم خط قرار دهد. این اتهام میتواند صد بار بطرف خود او برگردد. این انقلابیون سوسیالیست هستند که «مرکز ثقل» را از انقلاب اجتماعی، که آن را «جهشی خیال‌پردازانه» توصیف می‌کنند، به مبارزه روزمره، که آنرا همچون «عروجی برنامه ریزی شده» به قلمرو سوسیالیسم می‌پندارند، «منتقل می‌کنند». من میتوانم برای اطلاع رفیق آکیمف تعدادی نقل قول مناسب ارائه دهم. او از دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان اقدامی ژاکوبینی وحشت دارد. او فراموش می‌کند که این دیکتاتوری تنها هنگامی امکان پذیر خواهد بود که حزب سوسیال دموکرات و طبقه کارگر - که در تقابل قرار دادن یکی از آنها در مقابل دیگری تا این حد او را نگران می‌کند - بیشتر از زمان حاضر به داشتن یک هویت مشترک نزدیک شده باشند. دیکتاتوری پرولتاریا یک «تسخیر قدرت» توطئه گرانه نیست، بلکه حکومت سیاسی طبقه کارگر سازمان یافته ای است که اکثریت ملت را شامل میشود. با انکار این دیکتاتوری، رفیق آکیمف به ورطه سوسیال - رفرمیسم معمولی سقوط میکند.

پلخائف: رفیق لایبر پرسید آیا ممکن است که هیچیک از قشرهای اجتماعی، در کلیت خود، از پرولتاریا جانبداری کند؟ این سوال بعنوان ایرادی به آنچه در برنامه ما گفته شده، مطرح شد. ولی برنامه به این سوال نمیپردازد. برنامه مشروط صحبت می‌کند: ما، حزب پرولتاریا، کلیه اقشار مردم زحمتکش را تا آنجا که مواضع ما را بپذیرند، به صفوف خود

دعوت می کنیم. رفیق لایبر فکر می کند که ما در اینجا به دقت کافی خود را بیان نمی کنیم، ولی مانیفست کمونیست هم همین را می گوید: کلیه اقشار دیگر فقط تا آنجا که موضع پرولتاریا را بپذیرند، انقلابی میشوند (۹). رفیق لایبر میخواست از خود مارکس ارتدکس تر باشد. این برای افراد اتفاق میافتد، ولی حزب، در کلیت خود، به آن کمترین نیازی ندارد. دقت ما در بیان نظراتمان باندازه ای که آنها را از نظرات فی المثل انقلابیون سوسیالیست متمایز کند، کافی بوده است. انقلابیون سوسیالیست میخواهند دهقانان را در جرگه خود وارد کنند بدون آنکه آنها را به پذیرش موضع پرولتاریا سوق دهند. ولی ما می گوئیم دهقانان نمیتوانند با ما همگام شوند، مگر آنکه موضع دهقانی خود را رها کنند. این مرز اصلی افتراق ما و انقلابیون سوسیالیست است.

تا آنجا که به رفیق آکیف مربوط میشود این نظر مرا جلب می کند. او میگوید که تمامی پیش نویس ما با روح عبارت لنین آمیخته شده است، عبارتی که بکرات نقل شده است. ولی این حرف را تنها کسی میتواند بگوید که نه عبارت لنین را فهمیده و نه پیش نویس ما را. در واقع، چه ایده ای است که اساس برنامه ما را تشکیل میدهد؟ اساس برنامه ما نظر بنیادی تئوری تاریخی مارکس است، این نظر که میگوید رشد نیروهای مولده رشد مناسبات تولیدی را تعیین می کند، که این مناسبات تولیدی، بنوبه خود، تمامی رشد جامعه را تعیین میکند. عبارت لنین چه ربطی به این مساله دارد؟ بطور کلی، سخنانی رفیق آکیف مرا دچار حیرت کرد. ناپلئون علاقه مفراطی داشت برای اینکه مارشال های خود را به طلاق دادن همسرانشان وادار کند: بعضی از آنها به این خواست او تسلیم شدند، ولو اینکه عاشق همسرانشان بودند. رفیق آکیف از این نظر مثل ناپلئون است. او میخواهد، بهر قیمت، موجبات طلاق من و لنین را فراهم کند. ولی من شخصیت بیشتری از مارشال های ناپلئون از خود نشان خواهم داد. من لنین را طلاق نخواهم داد و امیدوارم که او هم قصد طلاق دادن مرا نداشته باشد. ﴿رفیق لنین خنده کنان سرش را تکان میدهد﴾. حالا بالاخره به رفیق مارتینف برگردیم. او میگوید: سوسیالیسم توسط کل پرولتاریا، از جمله بخش آگاه آن، یعنی، طبق توضیح او، تمام کسانی که از پرولتاریا جانبداری میکنند، بسط داده و تدقیق شده است. اگر رفیق مارتینف اینرا میخواهد بگوید، من هیچ دلیلی برای طلاق دادن او نمی بینم، همان قدر که دلیلی برای طلاق دادن لنین نمی بینم. با این فرمول پرولتاریا شامل باسیل معروف هم میشود – و آن وقت چیزی برای بحث باقی نمی ماند. تنها این مساله باقی می ماند که از رفیق آکیف بخواهیم که بالاخره برای ما توضیح بدهد که چه حالتی را (دستوری م.) در

صحبت کردن از پرولتاریا بطور کلی بکار ببریم و چه حالتی را برای باسیل بطور خاص.

ختم جلسه

۶- جلسه دهم

(حاضرین: ۴۳ (۲۹*) نماینده با ۵۱ رای قطعی و ۸ نفر با رای مشورتی)

لنین و تروتسکی پیشنهاد کردند که کل برنامه و نه صرفا بخش عمومی آن، به کمیسیون داده شود. رفیق بروکر پیشنهاد کرد که قبل از این کار، کنگره یک بحث کلی درباره قسمت باقیمانده برنامه داشته باشد. پیشنهاد ارجاع برنامه به کمیسیون با ۲۴ رای تصویب شد. دویچ ورود رفقای لهستانی را اعلام کرد.

رئیس (پلخانف): رفقا! دو نماینده از حزب سوسیال دموکرات لهستان و لیتوانیا به کنگره ما آمده اند. من به آنها بگرمی خوش آمد میگویم. و از یکی از این رفقا، رفیق وارساوسکی (۳۰*) برای ایراد سخنانی دعوت میکنم.

وارساوسکی: رفقا! شما ما را به کنگره خود دعوت کردید و ما برای شما حامل درودهای برادرانه از جانب رفقای لهستانی، با آرزوی انجام کارهای موفقیت آمیز و ثمربخش برای امر مشترکمان هستیم. از آنجا که کنگره حزب ما، که همین تازگیها پایان یافت، هیچ نوع اطلاع رسمی از کنگره شما نداشت و دعوتی برای اعزام نماینده به این کنگره دریافت نکرده بود، ما البته نمی توانستیم تصمیمات قطعی در مورد وظایف کنگره حاضر اتخاذ کنیم، بلکه تنها میتوانستیم نظر سوسیال دموکراتهای لهستانی را نسبت به حزب متحد آتی سوسیال دموکرات سراسر روسیه، به شیوه ای کلی فرموله کنیم. (۱)

با این روحیه بود که کنگره ما من و یک رفیق دیگر را بعنوان نمایندگان سازمانمان تعیین کرد تا در یک کنگره سراسری روسیه و یا در شرایطی دیگر مباحثاتمان را - به پیش بریم. بدین ترتیب دعوت شما بسیار بموقع بدست ما رسید.

من اکنون متن تصمیمی را که، چنانکه یادآور شدم، به تصویب کنگره ما رسیده است برایتان میخوانم. لازم به توضیح است که این تصمیم خلق الساعه نبوده است. برعکس، نتیجه

موقعیت اصولی است که سوسیال دموکراتهای لهستانی از همان ابتدای جنبش خود تاکنون حفظ کرده اند.

ما در همان اولین کنگره حزبی مان، که در مارس ۱۹۸۴ در ورشو تشکیل شد، قطعنامه‌ای در رابطه با مساله مناسبات مان با جنبش کارگران روسیه تصویب کردیم که در آن ضرورت مبارزه طبقاتی مشترک و متحد پرولتاریای لهستان و روسیه مورد قبول و تأیید قرار گرفته بود. در زمانی که ما این تصمیم را گرفتیم هنوز یک جنبش کارگری توده‌ای در روسیه وجود نداشت و سوسیال دموکراسی روسیه تنها شکل جینی داشت. مخالفان سیاسی ما، یعنی ناسیونالیست‌های لهستانی، در آن روزها ما را اتویپیست و خیالپرداز میخواندند و میگفتند که جنبش انقلابی پرولتری در روسیه یک رویای غیرممکن است. ما تا چندین سال ناگزیر بودیم بخاطر ایده اتحاد تمامی طبقه کارگر روسیه، بدور از تمایزات ملی مبارزه کنیم، (چون م) پیشاپیش بر نتایج پروسه اجتماعی توسعه در روسیه، که بعنوان مارکسیست‌های «ارتدکس» قاطعانه روی آن حساب میکردیم، وقوف داشتیم.

فکر میکنم باید در اینجا یادآوری کنم که شیوه برخورد ما به جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه، نه تنها از دید مکانیکی ناشی میشود، که بر اساس آن مبارزه بر ضد دشمن مشترک، یعنی دستگاه حکومت مطلقه، نیازمند وحدت تمام نیروهای انقلابی در روسیه است، بلکه همچنین از دیدگاه مان درباره کل پروسه رشد و توسعه اجتماعی ناشی میگردد، پروسه‌ای که دارد لهستان سرمایه داری و روسیه سرمایه داری را بیش از پیش بصورت یک ارگانیزم واحد اقتصادی به یکدیگر از نزدیک جوش میدهد و بدین وسیله مبنای تاریخی مورد نیاز را برای ادغام پرولتاریای لهستانی و روسی در مبارزه مشترک طبقاتی، در زیر پرچم واحد جنبش یکپارچه سوسیال دموکراتیک بوجود میآورد.

شیوه برخورد ما به جنبش کارگری روسیه، بدین ترتیب، نقطه مقابل شیوه برخوردمان به ناسیونالیسم لهستانی است، که برعکس مجدانه در تلاش است تا پرولتاریای لهستانی را از پرولتاریای روسی منزوی کند و آن را بر شالوده‌ای از آرمانهای تخیلی ملی سازمان دهد. به این مفهوم ما برای وحدت با حزب سوسیال دموکراتیک روسیه اهمیت عظیم قایلیم و در این وحدت تحقق نظرات اساسی خود را که ده سال است از آن دفاع می‌کنیم، می‌بینیم و بنابراین چیزی که برای ما در درجه اول اهمیت قرار دارد صرف وحدت است. شکل‌هایی که این وحدت بخود خواهد گرفت هر چقدر هم که از نظر عملی مهم باشد، در نتیجه برای ما مساله‌ای درجه دوم است.

با این روح بود که کنگره ما قطعنامه زیر را تصویب کرد:

در تطابق با قطعنامه های اولین و سومین کنگره سوسیال دموکراسی پادشاهی لهستان و لیتوانیا، که بترتیب در ۱۸۹۴ و ۱۹۰۱ تشکیل شد و ضرورت مبارزه مشترک، متحد و دوشادوش با پرولتاریای سراسر روسیه بر علیه حکومت تزاری را بیان میکرد، کنگره چهارم سوسیال دموکراسی لهستان و لیتوانیا قاطعانه معتقد است که یک سازمان واحد و مشترک سوسیال دموکراتیک برای سراسر کشور روسیه مطلوب است. این وظیفه اصلی شرایط حاضر از اهمیت اساسی برخوردار است، بطوریکه شکل سازمان مساله ثانوی است، که حل و فصل آن به موقعیت و نیازهای نه تنها جنبش در لهستان و لیتوانیا بلکه همچنین جنبش در سراسر روسیه بستگی خواهد داشت و در نتیجه تنها میتواند از طریق توافق با سوسیال دموکراتهای سراسر کشور تحقق یابد. نتیجتاً، چهارمین کنگره مساله اشکال سازمانی را باز میگذارد.

از نقطه نظر منافع جنبش سوسیال دموکراتیک لهستان مطلوب است که مراتب زیر مورد قبول قرار گیرد:

۱- استقلال کامل برای سوسیال دموکراتهای لهستانی در کلیه امور داخلی مربوط به تبلیغ و سازماندهی در پادشاهی لهستان و لیتوانیا، با برخورداری از حق دارا بودن کنگره ها، کمیته ها و انتشارات خود.

۲- تصویب عنوان رسمی زیر از طرف حزب سوسیال دموکرات مشترک:

«حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه»، و اینکه جنبش سوسیال دموکراتیک لهستان، اسم فعلی خود را، بعنوان نام فرعی حفظ کند: «سوسیال دموکراسی پادشاهی لهستان و لیتوانیا».

۳- سایر سازمان های سوسیالیست لهستانی تنها اجازه داشته باشند که از طریق پیوستن به سوسیال دموکراسی پادشاهی لهستان و لیتوانیا به حزب سراسری روسیه وارد شوند.

۴- عضویت یک عضو سازمان لهستانی در هیات تحریریه ارگان مرکزی که بهمراه دیگر اعضای هیات تحریریه در امور مربوط به حزب لهستانی و امور همگانی نقش هدایت کننده، ایفا کند.

۵- ماده ۷ برنامه حزب روسی با یک فرمولبندی دقیق جایگزین شود که نتواند با روحی ناسیونالیستی تعبیر گردد.

۶- طرح مطالبه خودمختاری برای استانهای لهستانی و لیتوانیایی.

۷- تصویب قطعنامه ای که نظر سوسیال دموکراتهای روسی نسبت به سوسیال - میهن پرستی (۳۱*) لهستانی را مطابق با روح سوسیال دموکراسی لهستان و لیتوانیا بیان کند.

قطعنامه ای که خواندم نکات اصلی آنچه را که مورد تمایل کنگره ما بوده است، بدست میدهد. و رفقا ما امیدواریم که شما حقانیت و سودمندی این نکات را مورد تأیید قرار دهید. بهررو، کنگره ما برخی از این نکات را بعنوان شرایط اساسی پیوستن ما به حزب سوسیال دموکرات مشترک مورد تأکید قرار داده است.

این نکات عبارتند از شماره ۱، بخش تأکید شده شماره ۲ و شماره ۳. رفقا! شما ما را دعوت کرده اید که (در کنگره حاضر م.) شرکت کنیم و تا هنگامیکه تصمیمات مصوبه کنگره خود را در قبال حزب شما، که پیش از این در کنگره اولتان به وحدت دست یافته است، اعلام نکرده ایم، از حق رای مشورتی برخوردار باشیم. این تصمیم کاملاً قابل درک است، ولی ما بنوبه خود فکر میکنیم درست است اعلام کنیم که ما نمیتوانیم تصمیمات این کنگره را برای خود تعهدآور بدانیم مگر وقتی که از جواب شما در مورد سه نکته پایه ای که من بعنوان شرایط اتحادمان ذکر کردم، آگاهی یابیم.

در خاتمه باید اضافه کنم که ما با در نظر گرفتن موقعیت کنونی جنبش مان در لهستان، برای وحدت با حزب سوسیال دموکرات روسیه، از نقطه نظر جنبه های معنوی آن اهمیت خاص قایل هستیم. حتی در صورتیکه کار مشترک عملی ما در آینده نزدیک، خواسته یا نخواست، به موارد پراکنده محدود بماند، با اینحال صرف واقعیت وحدت سیاسی بین پرولتاریای لهستانی و روسی، امری تاریخی و در عین حال پاسخی شایسته به ستمی است که یک قرن تمام از طرف روسیه رسمی و مطلقه به مردم لهستان روا داشته شده است.

تاکنون، تنها پرچم سه رنگ استبداد روسی است که بعنوان سمبل بندگی، بر فراز لهستان در اهتزاز بوده است. از لحظه وحدت ما، پرچم سرخ سوسیال دموکراسی سراسری روسیه است که همچون نوید رهایی آینده در بالای سر لهستان به اهتزاز در خواهد آمد. به امید آنکه کنگره حاضر این رویداد را، که ما از دیر باز در انتظارش هستیم، به ارمغان آورد، یکبار دیگر برایتان آرزوی موفقیت می کنیم و آرزومندیم که این کنگره بتواند برای دشمن مشترک بلاواسطه مان، استبداد، پیام آور مرگ و نابودی باشد.

رئیس (پلخانف): پیش نویس موافقتنامه ای که رفقایمان از سوسیال دموکراسی لهستان و لیتوانیا ارائه داده اند باید به منزله نخستین گام در جهت نزدیکی ما تلقی شود. مبانی آن را هنگامیکه به بحث در باره پیش نویس اساسنامه حزب برسیم، مورد بررسی قرار خواهیم داد. ما در آن موقع به پیشنهادات رفقای لهستانی جواب دقیقی خواهیم داد. عجلتاً از آنها

میخواهیم که با برخورداری از حق رای مشورتی در کنگره بمانند. به کنگره پیشنهاد می‌کنم که کمیسیونی انتخاب شود تا موافقتنامه پیشنهادی رفقای لهستانی را مطالعه کند. هافمن گفت که رئیس به هیچ وجه حق نداشت که سرخود درباره انتخاب کمیسیون تصمیم بگیرد.

رئیس گفت که این صرفاً یک پیشنهاد بود و نه یک تصمیم. لایبر گفت که این مساله را نمیتوان بدون بحث مقدماتی به یک کمیسیون ارجاع کرد، چون موضوع دارای اهمیتی اساسی است.

یگورف پرسید که کمیسیون قرار است چه کار کند. رئیس: کمیسیون قرار است مساله موافقتنامه را بررسی کند. لنین این اتهام را که رئیس برخلاف قاعده عمل کرده است مردود دانست و گفت که تا جائیکه او شنیده است، هیچکس پیشنهاد نکرده که تصمیم یک کمیسیون جایگزین تصمیم کنگره شود. کسی تلاش نکرده که چیزی را پرده پوشی کند. کمیسیونی تشکیل میشود تا آنچه را که رفقای لهستانی برای گفتن دارند، بشنود، موافقتنامه ای را که این رفقا پیشنهاد کرده‌اند مورد بحث قرار دهد و آنگاه نظر خود را در باره این مساله برای تصویب به کنگره ارائه دهد.

گلدبلات: کنگره باید این مساله را به شکلی کلی مورد بحث قرار دهد، تا این بحث کلی مواد لازم را در اختیار کمیسیون قرار دهد. پیشنهاد می‌کنم که بحث باز و کلی در این مورد داشته باشیم. در این صورت همه چیز بطور علنی انجام خواهد شد.

رئیس: نمیدانم منظور رفیق گلدبلات چیست وقتی میگوید «بطور کاملاً علنی». در تمام کنگره‌های بین‌المللی کار در کمیسیون قبل از بحث انجام میگردد.

هر دو پیشنهاد به رای گذاشته شد و پیشنهاد هیات رئیسه با اکثریت ۳۲ رای در مقابل ۶ رای مخالف مورد تصویب قرار گرفت. پیشنهاد رفیق لایبر رد شد.

پیشنهاد انتخاب یک کمیسیون ۵ نفری نیز با ۳۷ رای در برابر ۶ رای به تصویب رسید. رئیس: من اکنون بحث در باره بند ۴ دستور جلسات، یعنی در باره ارگان مرکزی حزب را افتتاح می‌کنم.

گورین: پیشنهاد می‌کنم که «ایسکرا» بعنوان ارگان مرکزی حزب برسمیت شناخته شود، چون «ایسکرا» تاکنون در عمل نقش ارگان هدایت‌کننده سوسیال دموکراسی انقلابی را ایفا کرده و ایفاء میکند.

آکیمف پیشنهاد کرد که توضیح داده شود منظور از این بند چیست: آیا مطلب برسر از پیش تعیین کردن موجودیت یک ارگان واحد است، یا قرار است در باره مساله ارگان های محلی هم تصمیم گیری شود؟

لنین توضیح داد که این بند مربوط به تائید ارگان قدیمی یا ایجاد یک ارگان جدید است. آکیمف (یک تذکر آئین نامه ای): از توضیح لنین نتیجه گرفته میشود که نمیتوانیم در باره این مساله امروز به بحث بپردازیم. ما نمیتوانیم تا زمانیکه بحث در باره برنامه را تمام نکرده ایم، راجع به موضوع ارگان حزب بحث کنیم.

یگورف: من با جوابگویی به رفیق آکیمف شروع می کنم. بدیهی است که موضوع ارگان (مرکزی حزب م.) باید همراه برنامه ما مورد توجه قرار گیرد. این آن مساله ای نیست که عجلتا در برابر ما قرار دارد. بند سوم(۳۲*) دستور جلسات بسیار مهم است. باید راجع به این مساله تصمیم گرفت که چطور می توانیم وحدت و وفاداری به اصول را در فعالیت حزب مان تضمین کنیم، چگونه می توانیم اطمینان حاصل کنیم که نقطه نظری که پیروزمندی خود را در اینجا به اثبات میرساند، حقیقتا و بدون نوسان و تزلزل به مرحله اجرا گذاشته می شود. این، به عقیده من، آن چیزی است که کمیته سازمانده وقتی مساله ارگان حزب را بند سوم دستور جلسات(۳۳*) قرار میداد، در نظر داشته است. ما اکنون باید نظرمات را در قبال «رابوچیه دیلو» و نسبت به «ایسکرا» ابراز کنیم، نه چندان به این مفهوم که نظرگاه اصولی این یا آن ارگان چیست، بلکه بیشتر به این مفهوم که موقعیت را مشخص کنیم. «ایسکرا» در تمام طول موجودیتش، بدون تزلزل و قاطعانه، نقطه نظر اصولی خود را مطرح کرده، بی آنکه هراسی از برانگیختن ناخشنودی در بین بخش وسیعی از خوانندگان خود داشته باشد و بدون آنکه ترسی از خشمگین کردن دوستانش بخود راه دهد. در مورد ارگان دیگر البته نمیتوان چنین گفت. این ثابت قدمی «ایسکرا» برای ما مغتنم است. برای ما تدوین یک برنامه کافی نیست، باید آنرا بمرحله اجرا در آوریم. باید شرایطی که در آن مجبور به کار کردن هستیم بخاطر بیاوریم. اگر بدون هماهنگی، بدون وحدت و فاقد امکان برقراری ارتباط آزادانه با یکدیگر باشیم، هر یک از ما بحال خود رها میشویم. باید یک هسته ایدئولوژیک داشته باشیم که بتواند قاطعانه فعالیت های پراکنده ما را رهبری کند، به این فعالیتها وحدت ببخشد و با هشیاری از وفاداری اکید به اصول مراقبت بعمل آورد.

آکیمف پیشنهاد کرد که بحثی در باره نفس قضیه انجام نگیرد. او با رفیق یگورف موافق بود ولی عقیده داشت که یک ارگان را نباید به صرف اینکه ثابت قدم بوده است مورد تائید

قرار داد.

کوستیش: رفیق آکیف اشتباه میکند. احساسی که اکثریت دارد برای او ناشناخته نیست. چه لزومی دارد که موضوع را بخاطر ملاحظات فرمال کش دهیم؟ همه، کم و بیش، در مورد همه چیز توافق دارند. این مساله روشن است. من طرفدار این هستم که این مساله همین حالا مورد بحث قرار گیرد.

بروکر: من نمیفهمم که چرا رفیق لنین حرف آکیف را درک نکرده است. واضح است که ما نمی توانیم تا موقعی که برنامه را تصویب نکرده ایم، ارگان را تصویب کنیم. پیشنهاد می کنم که بحث در باره ارگان تا وقتی که برنامه را تصویب نکرده ایم، معوق بماند.

آکیف قطعنامه ای باین مضمون پیشنهاد کرد: من معتقدم که اگر قرار باشد کنگره، طبق توضیح رفیق لنین، مساله ارگان را قبل از بحث درباره برنامه مورد بحث قرار دهد، برخلاف تصمیمی که خودش گرفته عمل خواهد کرد. و پیشنهاد می کنم که جلسات کنگره موقتا تعطیل شود و به کمیسیون فرصت دهد تا کارش را به انجام رساند.

کنگره قطعنامه آکیف را رد کرد.

کوستیش: من با رفیق یگورف موافقم. برسمیت شناختن «ایسکرا» بعنوان ارگان هدایت کننده، بمعنای گواهی دادن بر این نکته است که «ایسکرا» درست همان چیزی است که ما بعنوان یک ارگان حزبی نیاز داریم. درست است که «ایسکرا» تاکنون نتوانسته به تمام نیازهای خوانندگان پاسخ گوید. ولی هر آنچه که مانع انجام این کار میشد، اکنون ناپدید شده است. من از پیشنهاد رفیق یگورف پشتیبانی می کنم و تقاضا دارم که «ایسکرا» بعنوان ارگان مرکزی برسمیت شناخته شود.

کولتسف: رفیق یگورف میگوید که «ایسکرا» در نظریاتش قاطع بوده است. ولی این گفته بقدر کافی رسا نیست. لازم است گفته شود که «ایسکرا» در به اجرا در آوردن پاره ای اصول، یعنی اصول سوسیال دموکراسی انقلابی، قاطع بوده است. باین دلیل است که پیشنهاد می کنم «ایسکرا» بعنوان ارگان مرکزی برسمیت شناخته شود.

موراویف: من در تکمیل آنچه رفیق کوستیش گفت، میخوام تاکید کنم که ایسکرا بمثابه ارگان هدایت کننده، نه فقط از طرف نمایندگان حاضر در کنگره، بلکه از جانب اکثریت کمیته های روسیه، و بدین ترتیب از سوی تمام رفقایی که اعضای کمیته های مزبور را تشکیل میدهند نیز مورد قبول قرار گرفته است. این پذیرش «ایسکرا» از طرف کمیته ها نمیتوانسته با عدم آشنایی نسبت به برنامه ایسکرا، یا حتی جهل کامل نسبت به آن سازگار باشد و

چنین هم نبود، زیرا این پذیرش با پیکره افکار سوسیال دموکراسی روسی در مسائل مربوط به اصول، تاکتیک و سازماندهی عمومی که توسط ایسکرا تبیین شده، مربوط است؛ و مجموعه این افکار منطقا باید، به نوبه خود، بر برنامه عمومی حزب، که توسط ایسکرا تدوین شده، تاثیر گذارد.

لایپر: فکر میکنم که مساله ارگان مرکزی را نمیتوان به اصولی که این ارگان باید به آن پای بند باشد تقلیل داد. مساله فرم ارگان مرکزی نیز مطرح است. «رابوچیاگازتا» بعنوان ارگان تلقی میشود. تا زمانی که «رابوچیاگازتا» منحل نشده، نمیتوانیم یک ارگان جدید را پیشنهاد کنیم. فکر میکنم، که علیرغم نواقصی که در «ایسکرا» می بینم، باید بعنوان ارگان مرکزی برسمیت شناخته شود. اینکه آیا برای ما کفایت که یک ارگان داشته باشیم، این مساله دیگری است. آیا «ایسکرا» تمام نیازهای خوانندگان را برآورده کرده است؟ میگویم نه. برای ح. ک. س. د. ر. یک ارگان مرکزی کافی نیست. حزب به رهبری یک ارگان مرکزی واحد نیاز دارد. ولی آیا واقعا تصور می شود که به یک نشریه کارگری احتیاج نیست؟ تعجب میکنم که رفقای که پیش از من صحبت کرده اند، باین نیاز اشاره نکرده اند. یک نشریه نه تنها باید رهبری کند، بلکه همچنین باید به برخی مسائل کارگران نیز پردازد. در اینکه توده های طبقه کارگر به یک ارگان رهبری نیاز دارند شکی ندارم. ما باید ارگانی بوجود آوریم که توسط توده های وسیع فهمیده شود. ارگانهای محلی نمیتوانند جای ارگان مرکزی برای توده کارگران را بگیرند. پیشنهاد میکنم که این مساله را مورد بررسی قرار دهیم که آیا رفقا موافق هستند که ما بیک ارگان دوم، یعنی یک نشریه کارگری نیاز داریم که نظریات را بصورت عامه فهم به میان توده کارگران ببرد.

آکیمف: میدانم که ایسکرا بعنوان ارگان حزب برسمیت شناخته خواهد شد. ولی من اعلام می کنم که با این کار مخالفم. میخواهم در صورتجلسات کنگره روشن باشد که مساله ارگان از پیش تعیین شده بود. به من گفته شده که برسمیت شناخته شدن «ایسکرا» بعنوان ارگان هدایت کننده، از جانب کمیته ها، پیشاپیش مساله شناسایی ایسکرا بعنوان ارگان حزب را مشخص کرده است. آیا این بدان معناست که ارگان مرکزی نام «ایسکرا» بر خود خواهد داشت؟ یا اینکه هیات تحریریه آن به موجودیت خود ادامه خواهد داد؟ یا اینکه اصول آن مورد تصویب قرار خواهد گرفت؟ بنظر من، ما باید قبل از هر چیز از گروه ایسکرا سوال کنیم که حاضر است نام خود را به کنگره تسلیم کند. آیا موافقت میکند که از دستورات کنگره اطاعت نماید؟ با در نظر گرفتن اعتقادات مستحکم ایسکرا، فکر میکنم این مساله کاملا

مربوط باشد. به من میگویند که انتخاب هیات تحریریه ارگان مرکزی را دست آخر مورد بحث قرار خواهیم داد. ولی من فکر میکنم که همین حالا باید به این مساله پردازیم. یگورف: آنچه کولتسف گفت بخودی خود عیان است. انسان نمیتواند اصولی باشد مگر آنکه دارای اصول باشد. من اگر با وجود این، فضایل ایسکرا را، نه از جنبه نظریاتی که ترویج میکند، بلکه از جنبه قابلیتش در ترویج آن نظریات مورد تاکید قرار دادم، دلیلش این است که در حال حاضر، یعنی زمانیکه داریم در مورد بند ۳ دستور جلسات بحث میکنیم. دقیقاً این مساله است که باید مورد توجه قرار دهیم. ما باید نشان دهیم که یک ارگان حزبی را چطور باید اداره کرد. حالا به ایرادات رفیق آکیمف می پردازم. فکر میکنم نباید قایم موشک بازی کنیم. ما میخواهیم امروز در قطعنامه خود نظرممان را در باره کار جدی ای که ایسکرا انجام داده است، بیان کنیم.

رفقا! اوضاعی را که حزب ما در طول دو سال گذشته داشته است، در نظر بگیرید. هرج و مرج عمومی، بلاتکلیفی و نوسان ویژگیهای شاخص این دوره بود. اگر ما با همه این تفاسیل، یک حزب متحد باقی مانده ایم، اگر امروز بعنوان اعضای یک جمع با افکار مشابه در اینجا جمع شده ایم، همه اینها را مرهون گروهی از اشخاص هستیم، که به ابتکار خودشان ارگانی بوجود آوردند، که در گیرودار تمام آشفتگی های حاکم، پرچم سوسیال دموکراسی انقلابی را برافراشته نگهداشت و در برابر هیچیک از روندهای مد روز کرنش نکرد. ارگانی که قادر بوده مواضع خود را در یک چنان دوره پرآشوبی حفظ کند، البته قادر خواهد بود که در شرایط مساعدتر نیز از آن مواضع حراست نماید. بنابراین پیشنهاد می کنم ایسکرا بعنوان ارگان مرکزی حزب برسمیت شناخته شود. من از رفقا میخواهم که ایسکرا را بعنوان ارگان حزب برسمیت بشناسند و معتقدم که این تصمیم ما را در برابر هر نوع غافلگیری آتی حفظ خواهد کرد. ﴿کف زدن حضار﴾

لیادف: من کاملاً با نظر رفیق یگورف موافقم. ما به یک ارگان رهبری کننده نیاز داریم و تنها ایسکرا یک چنین ارگانی است. موضوع ارگان توده ای (۳۴*) را، فکر میکنم، باید زیر بند انتشارات حزبی مورد بحث قرار داد.

پوپف: میخواهم چند کلمه ای به آنچه رفیق هم نماینده ایم، یگورف، گفت، اضافه کنم. او اهمیت ایسکرا را شرح داد و به نقش آن در آینده اشاره کرد. من مایلم تاریخچه آنرا یادآوری کنم. بیانیه انتشار ایسکرا را بیاد میآورم که در آن تحریریه، ضمن اشاره به نوسانات فکری که در آن وقت جریان داشت، اعلام کرد که اولین قدم در جهت ایجاد یک حزب، ایجاد ارگان

حزبی است. مقاله «از کجا باید آغاز کرد؟» را بیاد می‌آورم که در شماره ۳ یا ۴ ایسکرا به چاپ رسید. بنظر بسیاری از رفقای فعال در روسیه این مقاله، مقاله ای بيموقع بود، بقیه فکر میکردند که این طرحی خیالپردازانه است و اکثریت این مقاله را صرفا به جاه طلبی منسوب کردند. بعد بیاد برخورد تلخ اکثر کمیته ها نسبت به ایسکرا می افتم: یک سلسله جدایی بیاد می‌آید. انصاف حکم می کند که بگویم در تمام این جداییها، با وجود اینکه هر کدام آنها صدمات سنگینی به تشکیلات وارد میکرد، یک جنبه خوب هم وجود داشت: آنها روح تازه ای در کار کمیته ها میدیدند. و بالاخره بیاد می‌آورم چگونه از سال پیش، از اول ماه مه بعد، کمیته ها، یکی پس از دیگری آغاز به اعلام همبستگی ایدئولوژیک با ایسکرا نمودند. سرانجام کار کمیته سازمانده تحت رهبری ایسکرا را بیاد می آورم.

نابودی دوره آماتوریزم ادامه یافت و ما اکنون در این کنگره یک حزب متحد را می بینیم که بمیزان قابل ملاحظه ای در نتیجه فعالیت ایسکرا بوجود آمده است. ایسکرا حزب را بوجود آورد و من فکر میکنم که حزب باید ایسکرا را بعنوان ارگان خود برسمیت بشناسد.

موراویف: وقتی من به این واقعیت اشاره کردم که ایسکرا از طرف اکثر کمیته های روسیه بعنوان ارگان رهبری کننده برسمیت شناخته شده است، ابا قصدم این نبود که این موقعیت را آنطور که رفیق آکیمف تصور کرده اند، به خصلت «الزامی» یا «غیر الزامی» اعتبارنامه های نمایندگان ربط دهم. من این نکته را صرفا بعنوان استدلالی به نفع شناسایی ایسکرا بعنوان ارگان رهبری کننده حزب، از جانب کنگره، یادآور شدم. نمایندگان کمیته ها، البته مطلقا آزادند تا نظراتشان را ابراز کنند؛ ولی، بهررو، باید به رفیق آکیمف بگویم که اگر مثلا قرار باشد نمایندگان کنگره «رابوچیه دیلو» را بعنوان ارگان رهبری کننده خود برسمیت بشناسند، آنگاه، بی تردید، بمحض بازگشت به کمیته ها، آنها از این تصمیم عجولانه خود احساس پشیمانی خواهند کرد... رفیق آکیمف در مورد مساله هیات تحریریه آتی ارگان مرکزی بسیار نگران است و باید اعتراف کنم که برخورد دلسوزانه او نسبت به تشکیلات ایسکرا، که با بدشانسی محروم شدن از مایملکی چنین گرانبقدر مانند روزنامه ایسکرا روبروست، شگفتی دلپذیری در من برمی‌انگیزد. ولی با این وجود، باید به رفیق آکیمف اعتراف کنم که در اعماق قلبم تردیدی ندارم که گروه ایسکرا کاملا آماده است، درصورت لزوم، حق مالکیت خصوصی اش را بخاطر امر مشترک قربانی کند.

گورین: رفیق لایبر چیزی شبیه این گفت که: کافی نیست که خصلت اصولی یک ارگان را برسمیت شناخت، باید همچنین به اشکالی که این اصول در قالب آنها بمورد اجرا در می‌آید

نیز توجه کرد. واضح است که رفیق لایبر به مساله صرفه جویی در زمان کار انقلابی توجه دارد. فهم ایسکرا برای کارگران دشوار است. اما برای اینکه ایسکرا بتواند با اصول خویش در یک سطح قرار گیرد، برای اینکه بتواند اصول سوسیالیسم علمی را ترویج کند، نمیتواند خصلتی عامه فهم داشته باشد. برای فایق آمدن بر مشکلات ناشی از سبک نگارش، رهبران میتوانند مقاله ای از ایسکرا را انتخاب کنند و آنرا با کارگران بخوانند. و در مورد شیوه های پلیمیک کردن، که ایسکرا بخاطرشان سرزنش میشود، اینجا محل صحبت در این باره نیست، چون ما در اینجا جمع نشده ایم که در باره آداب و اصول قضاوت کنیم. یادآوری می کنم که ایسکرا وظیفه عظیم انتشار جزوات به زبان ساده را در پیش رو دارد.

پاولوویچ: من ابا سوالات آکیف را درک نکردم. وقتی ما ارگان حزب را از میان ارگان های موجود انتخاب کردیم، آن ماتریال مشخص را در اختیار خواهیم داشت که باید بر اساس آن به انجام آن کارهایی پردازیم که رفیق آکیف آنقدر نگرانش است.

و اما در مورد سرگردانی رفیق آکیف از این بابت که آیا تشکیلات ایسکرا از تصمیمات کنگره تبعیت خواهد کرد یا نه، باید به او یادآوری کنیم که بخاطر هیچ و پوچ نیست که حروف ح. ک. س. د. ر. بر سرلوحه ایسکرا نقش بسته است. هر چه که این عنوان را داشته باشد متعلق به حزب است و باید از تصمیمات حزب تبعیت کند. در اینجا ما داریم صرفا روی این مساله تصمیم می گیریم که کدام بخش از این متعلقات ایدئولوژیک را می خواهیم بعنوان سخنگوی ایدئولوژیک نظرات حزب مشاهده کنیم، درست همانطور که حزب میتواند کاری کند که بخش دیگری از متعلقاتش موجودیت خود را از دست بدهد. اینکه چطور این موضوع میتواند موجب گیجی شود، چیزی است که رفیق آکیف باید توضیح دهد.

تروتسکی: رفیق آکیف می پرسد: اگر ما هیات تحریریه ایسکرا را تأیید نمی کنیم، پس چه چیز را در ایسکرا مورد تأیید قرار می دهیم – اسم آنرا؟

رفقا، با اینکه من بعنوان نماینده اتحاد سیبری در اینجا حضور پیدا کرده ام، در عین حال افتخار تعلق به تشکیلات ایسکرا را هم دارا هستم. اعضای این تشکیلات و بطور کلی حامیان ایدئولوژیک آن «ایسکرایستها» لقب گرفته اند. این تنها یک اسم نیست، یک گرایش است. گرایشی که عده ای از اشخاص را به گرد خود جمع کرده، گرایشی که همه را ناگزیر ساخته تا روش معینی در قبال آن اتخاذ کنند. و این بیشتر از آنجهت اهمیت دارد که ایسکرا در زمانی پدیدار شد که در صفوف خود ما آشفتگی ایدئولوژیک وجود داشت.

بیاد بیاوریم که مارکسیسم چه سریع در اوایل سالهای ۱۸۹۰ اذهان روشنفکران (۳۵*) را

فتح کرد. برای اکثریت این روشنفکران (۳۶*) مارکسیسم ابزاری بود برای رهایی جنبش دموکراتیک مان از ایدئولوژی پوسیده ناردنیسم. این با خود حق «رفتن به مدرسه تحت سرمایه داری» با وجدانی آسوده را به ارمغان آورد. ولی مارکسیسم بزودی محتوای واقعی انقلابی خود را وارد جنبش کارگری کرد. هر چه این جنبش بیشتر توسعه یافت، برای محافل دموکراتیک تعیین شیوه برخوردشان به آن مبرمیت بیشتری پیدا کرد. اما جنبش دموکراتیک، خود، موفق شد رشد کند و قوی تر شود و ذوق سر دادن نغمه های سیاسی مستقل خود را پیدا کرد. ایدئولوژی پرولتاریا از نقطه نظر او مناسب نبود. یک مبارزه انتقادی علیه مارکسیسم آغاز شد. هدف رسمی این مبارزه آزاد کردن مارکسیسم از بقایای غیر انتقادی «دگماتیک» بود. وظیفه حقیقی این مبارزه آزاد کردن جنبش دموکراتیک از زیر بار ایدئولوژی مارکسیستی بود. «انتقاد» در خدمت «تضعیف تدریجی» تمام پایه های مارکسیسم بخدمت گرفته شد. دیگر هیچ اثری از شیفتگی سابق به مارکسیسم باقی نماند. تاثیر مخرب این «انتقاد» در میان صفوف ما هم احساس شد، در میان صفوف سوسیال دموکراتها. دوره ای از شک، نوسان و نابسامانی آغاز شد. ما مواضع خود را یکی پس از دیگری به بورژوا دموکراتها واگذار کردیم.

در این لحظه بحرانی بود که این گروه بدور ایسکرا و زاریا ظاهر شد، و مسئولیت گرد آوردن حزب زیر پرچم سوسیالیسم انقلابی را بعهده خود گرفت. در آغاز کار خود این گروه «در اقلیت» بود. حالا اوضاع از اساس عوض شده است. و اگر ایسکرا ارگان هدایت کننده ما در آن زمان آشفتگی حزب بود، پس با برسمیت شناختن آن بعنوان ارگان مرکزی، در حال حاضر، ما صرفا به پیروزی آن بیان رسمی می دهیم، به پیروزی گرایش مان. رفیق آکیمف، این اسم نیست که ما مورد تائید قرار می دهیم، بلکه پرچم است، پرچمی که در عمل حزب ما بدور آن گرد آمده است! ﴿کف زدن حضار﴾

مارتینف: مساله ارگان، همانطور که در اینجا گفته شد، مساله پرچم و گرایش ماست. بنابراین، مانند بسیاری از رفقا، من معتقدم که وقتی در باره تصویب ایسکرا، بعنوان روزنامه یک گرایش مشخص، بعنوان ارگان مرکزی مان، بحث می کنیم، نباید در این زمان درباره شیوه انتخاب یا تائید هیات تحریریه آن هم بحث کنیم: ما در این مورد بعدا در زمان مناسب آن طبق دستور جلسات بحث خواهیم کرد. بنابراین من تنها درباره گرایش ایسکرای صحبت خواهم کرد.

در اینجا در مورد خدمات ایسکرا به جنبش مان فراوان صحبت شد. گفته شد که ایسکرا

انتقال دهنده ایده سوسیال دموکراسی انقلابی در میان ما بود. به ثابت قدمی آن اشاره شد، به انسجام اصولی آن، و به شهامت و شوری که با آن نظراتش را ترویج کرده اشاره شد. من کاملا به تمام این خدمات ایسکرا اذعان دارم. ولی وقتی ما فضایل یک ارگان را برمی شمیریم باید معایب آنرا نیز یادآور شویم. بنظر می رسد که کلید توضیح معایب اساسی ایسکرا دیروز توسط یکی از نویسندگان آن، رفیق لنین، بما داده شد.

ضمن صحبت درباره دوره مبارزه ایسکرا بر علیه اکونومیسم، رفیق لنین اعترافی کرد. «میله به یک طرف خم شده بود، پس ما به طرف دیگر آن را خم کردیم». منظور رفیق لنین از این کلمات شور مفرط یا بی رحمی که در مبارزه علیه اکونومیسم به نمایش در آمد، نبود. هیچکس، از آنجمله خود من، ایسکرا را بخاطر این سرزنش نمی کند. میزان شوری که در این مبارزه به نمایش در آمد تنها بر میزان اعتقاد مبارزین آن گواه می دهد. به تبعیت از مفهوم کلی بحث، رفیق لنین چیز دیگری را در نظر داشت، یعنی اینکه در مبارزه علیه یک تئوری اشتباه و اصول تاکتیکی اشتباه، ایسکرا «میله» را دقیقا در این موضوعات «خم کرد»، در موضوعات مربوط به تئوری و اصول تاکتیکی. این نوع روش در سیاست، به عقیده من، روش زیان باری است و چنانکه قبلا گفتم، خصلت جنبش ما در زمان بلافاصله متعاقب دوره اکونومیسم به روشنی خطر این سیستم خم کردن میله را نشان داد. در اینجا من در مورد این مساله وارد جزئیات نمی شوم. تنها این را اضافه می کنم. وقتی در مورد برسمیت شناختن ایسکرا بعنوان ارگان مرکزی رای گیری می شود، من به ایسکرا رای خواهم داد و از کنگره میخواهم که این رای را بمثابة تائید گرایش ایسکرا، با قید احتیاطی که اشاره شد، تعبیر کند.

بروگر: من با رفیق یگورف موافقم که اعضای هیات تحریریه ارگان حزب نباید به هیچ کمیته ای تعلق داشته باشند، چه در غیر اینصورت بدلیل غرق شدن در نیازهای محلی، علیرغم میلشان این نیازها را منعکس خواهند کرد. ولی برخلاف رفیق یگورف، من فکر میکنم که ایسکرا قطعا نباید بعنوان ارگان مرکزی ما برسمیت شناخته شود. رفیق یگورف همین الان گفت که ایسکرا نه از دشمنان و نه از دوستان واهمه ای نداشت. این حقیقت که ایسکرا از دشمنان واهمه ای ندارد، ویژه ایسکرا نیست. کیست که با انتشارات غیر قانونی سروکار داشته باشد و از بابت نظرات دولت و یا گرایش های لیبرالی نگرانی بخود راه دهد؟ انسان از دشمن خود هراسی ندارد و اعتنایی هم به او نمی کند. ولی این واقعیت که ایسکرا به دوستان خود هم اعتناء نکرده، سزاوار نکوهش است. ایسکرا نماینده یکی از گرایشات

سوسیال دموکراتیک بود و تلاش نمود که کلیه سازمانهای سوسیال دموکراتی را که اهدافشان با اهداف خود او سازگار نبود، نابود کند. ایسکرا در انتخاب روشهای مبارزه در راه این هدف هیچ شرمی بخود راه نداده است: در تلاش برای بی اعتبار کردن این سازمانها، ایسکرا با اتهامات کاملا ناروا و غیر واقعی علیه آنها اعلام جرم کرده است، و از اینطریق در حق گرایش های سوسیال دموکراتیکی که با او مخالف بودند، جرائم زیادی مرتکب شده است. ﴿فریادهای اعتراض حاضرین﴾ - که از نظر شما هم، یعنی از نقطه نظر اکثریت هم جرم است. دو روز پیش رفیق ارلف کمیته ورونژ را متهم کرد که دیگران را به نظرات خودش متقاعد کرده است و اکثریت در وارد کردن این اتهام با او همراه شدند. حتی از نقطه نظر خود شما، چقدر باید جرایم ایسکرا بزرگتر باشد که بخاطر مبارزه بر علیه گرایش هایی که با او موافق نبودند، تردیدی در لجن پاشی علیه آنها بخود راه نداد و در پلمیک و شیوه های مبارزه تمام مرزهای عرف و اخلاق را زیرپا گذاشت. خاطرنشان می کنم که در اتهامات عنوان شده علیه کمیته ورونژ هیچ اشاره ای به روش های بعاریت گرفته شده از ایسکرا که این کمیته در اولین اعلامیه اش علیه کمیته سازمانده به آنها توسل جست، بمیان نیامد. این روش ها حتی از طرف حامیان آنها مورد تائید نبود و کمیته ورونژ را، آنطور که خودشان میگفتند، بخاطر اینکه «مانند ایسکرا رفتار میکنند»، مورد ملامت قرار دادند.

با برسمیت شناختن این ارگان بعنوان ارگان حزب، ما اعلام میکنیم که اولاً، تمام حزب در تمام مسائل با ایسکرا همبستگی دارد و ثانیاً، حزب مسئولیت تمام گذشته ایسکرا را بعهده می گیرد. آیا میتوانیم بگوئیم که تمام ما با گرایش ایسکرا همبستگی داریم؛ یا آیا میتوانیم با اطمینان بگوئیم که اکثریت آن سوسیال دموکراتهایی که در روسیه کار کرده اند - میگویم، کسانی که کار کرده اند - با ایسکرا همبستگی دارند؟ نه، به هیچ وجه. این واقعیت که اکثر کمیته ها خود را حامیان ایسکرا اعلام کرده اند، استدلالی علیه آنچه من میگویم بدست نمی دهد: در بیشتر شهرها گرایش دیگری جدا از کمیته ها وجود دارد، و ما هنوز نمی دانیم که کدامیک از آنها جنبش سوسیال دموکراتیک واقعی است و کدامیک اکثریت را شامل می شود. در اینجا تنها یک گرایش نمایندگی می شود، گرایش ایسکرا، و انتخاب ایسکرا بعنوان ارگان حزب بالاجبار گرایش های دیگر را تحت تابعیت نظریات این یک گرایش قرار خواهد داد. ثانیاً، آیا ما می توانیم مسئولیت گذشته ایسکرا بعنوان یک روزنامه را بعهده خودمان بگیریم، مسئولیت تمام اشتباهات و ندانم کاری های گروه افرادی که اداره اش میکردند؟ منظور من تنها ندانم کاری در رابطه با سوسیال دموکراتهای گرایش دیگر نیست،

بلکه همچنین در رابطه با انقلابیون سوسیالیست است. ﴿تشویق طنزآمیز حضار﴾ بله، روش‌هایی که ایسکرا بدانها متشبه شده، انسان را شرمنده می‌کند. رفیق پوپف همین الان گفت که بیشتر رفقای که چند مقاله از ایسکرا را خوانده‌اند، متفق القولند که ایسکرا ندانم کار است. ﴿فریادهای حضار: «آنها پشیمان شده‌اند!»﴾. نمیدانم که آیا این رفقا پشیمان شده‌اند، یا بطور ساده، فهم آنچه را که ندانم کاری است، از دست داده‌اند، ولی من اخیراً شنیده‌ام که رفقای خشم خود را از روش‌های ایسکرا ابراز کرده‌اند و گفته‌اند که از موقعی که ایسکرا رگبار حملاتش را نثار انقلابیون سوسیالیست کرد، این رفقا از روبرو شدن با انقلابیون سوسیالیست شرمگین بوده‌اند. ﴿کف زدن حضار﴾. اگر شما، شمایی که در تمام نکات با ایسکرا همبستگی دارید، و شمایی که حتی بر روش‌های ایسکرا صحنه می‌گذارید، میتوانید مسئولیت گذشته‌آنها بعهده بگیرید، حق ندارید که بار این مسئولیت را بر دوش کسانی که مخالفین دائمی آن بوده‌اند بگذارید. من، بنابراین پیشنهاد میکنم که پیشنهاد رفیق گورین مبنی بر برسمیت شناختن ایسکرا بعنوان ارگان حزب رد شود و ما یا یک ارگان جدید ایجاد کنیم و یا ارگان پیشین حزب، رابوچیاگازتا، را مجدداً دایر کنیم.

در خاتمه، وظیفه خود می‌دانم به رفقا هشدار دهم که برسمیت شناختن ایسکرا بعنوان ارگان حزب، یکی از بزرگترین موانع در راه وحدت تمام گرایش‌های سوسیال دموکراتیک در یک حزب بشمار خواهد رفت. ﴿فریادهای حاکی از تعجب: آهان! که اینطور!﴾.

لایبر: من راجع به خدمات گذشته منسوب به ایسکرا و در باره گروهی که اداره اش کرده است، نظرات خود را داده‌ام. ولی احساس می‌کنم که حتی بر چهره این خورشید هم لکه‌هایی وجود داشته است. ایسکرا نتوانست دوستان خود را از دشمنانش تمیز دهد. پلیک‌های ایسکرا علیه دوستان خود، یعنی بوند، زیان آور بود. با این پلیک‌ها ایسکرا رابطه خود را با بوند به تلخی کشید. رفتار ایسکرا نسبت به بوند همیشه با درایت توأم نبود. اکنون، با آرزوی اینکه ایسکرا را ارگان مرکزی ببینم، تصور می‌کنم که وقتی آن مقام را احراز کرد، یاد خواهد گرفت که دوستانش را از دشمنانش تمیز دهد.

آکیمف: جواب رفیق یگورف مرا قانع نکرده است. او نقش مهمی را که ایسکرا بعنوان یک ارگان اصولی ایفاء کرده است، خاطر نشان کرد. ولی این قانع کننده نیست. چنین ارگانی می‌بایست بوجود می‌آمد و بوجود هم آمد. سوال شده است که: ایسکرا در پیشبرد این اصول چقدر دارای درایت و مهارت بوده است؟ اگر این ارگان درایت بیشتری داشت، آن اصول را سریعتر و پایدارتر به پیش می‌برد. در اینجا اشاره شد که اکثریت از ایسکرا طرفداری

می‌کنند. ولی نباید فراموش شود که یک اقلیت وسیع هم وجود دارد که از ایسکرا طرفداری نمی‌کند.

ارلف: من کمیته ورونژ را بخاطر مبارزه اش علیه گرایش ایسکرا ملامت نکردم، بلکه آن روشی را مورد ملامت قرار دادم که در آن مبارزه بکار گرفته شد. روش مزورانه اش از طریق «نامه های دوستانه» و مطالب عاری از درایتی که از طرف آن کمیته عنوان میشد، به نظر من سزاوار ملامت بود و استحکام و سیمای اخلاقی کمیته ورونژ را به نمایش گذاشت.

پوپف: من میخواهم جوابی مختصر به رفیقی بدهم که از لکه های روی خورشید صحبت کرد. ایسکرا به ندانم کاری متهم شده و رفیق بروکر در این مورد به مدارک ارائه شده از طرف من استناد کرد. ولی او این مدارک را بطور صحیح نقل نکرد. من گفتم که ایسکرا تنها خشم آن کسانی که لجوجانه در اشتباهاتشان پافشاری میکردند، برانگیخت. شما از ندانم کاری صحبت می‌کنید. رفیق لایبر گفت که ایسکرا خودیها را از دیگران تمیز نداد. خیر، ایسکرا فقط اصول را از یکدیگر تمیز داده است. این ندانم کاری بود... ولی بنظرم میرسد که در اینجا ما نباید در باره درایت صحبت کنیم، بلکه درباره درایت سیاسی باید حرف بزنیم. من روی مقالات خاصی از ایسکرا یا «پوس لدنیه ایزوستیا»^{۳۷} بوند انگشت نمی‌گذارم. من صرفا یادآوری میکنم که ایسکرا بدون شک از درایت سیاسی برخوردار بود. نفس همین درایت بود که ایجاب کرد تا در حادثترین پلمیک ها وارد شود، و به یمن تاکتیک های ایسکرا است که ما اکنون چنین وحدتی را در حزب مشاهده می‌کنیم. و این آن چیزی است که من باید درباره رفقا آکیمف و بروکر بگویم. آنها مصرانه کوشیده اند تضمین کنند که ایراداتشان به ایسکرا وارد صورتجلسات شود. بگذار خوانندگان ببینند که آنها بخاطر موضع خود تا آخرین قطره خونشان جنگیدند. این مرا بیاد یکی از صحنه های «بازرس کل» میاندازد. بابچینسکی میخواهد تا روزنامه ها درباره او چیز بنویسند: او میگوید، بگذار همه بدانند که پیوتر ایوانویچ بابچینسکی وجود دارد (۲) **کف زدن حضار**.

در لیست سخنرانان نام کسی باقی نماند.

روسف: در حالیکه نخستین کنگره رابوچایاگازتا را مورد تائید قرار داد، کنگره دوم آنرا منحل خواهد کرد.

رئیس: روشن است که کنگره با تعیین یک ارگان مرکزی، خودبخود ارگانی که قبلا وجود داشته را منحل می‌کند.

لایبر: توضیح رئیس درست است. ولی ما میتوانیم ایسکرا و رابوچایاگازتا هر دو را بعنوان

ارگانهای مرکزی برسمیت بشناسیم.

کولتسف: تنها یک ارگان مرکزی میتواند وجود داشته باشد. میتوان ارگانهای دیگری که در تمام حزب مشترک است، داشت ولی ارگان مرکزی فقط یکی است.
لنین: من پیشنهاد می کنم که ما گواهی فوتی برای رابوچایاگازتا صادر کنیم تا خیال رفیق لایبر راحت شود.

لایبر: این حقیقت ندارد که فقط یک ارگان مرکزی میتواند وجود داشته باشد.

پلخانف: مقوله دو مرکزی با قوانین هندسه منافات دارد. (۳)

مارتینف: فکر میکنم که رفیق لایبر ارگان دومی را پیشنهاد میکند. تنها یک ارگان مرکزی میتواند وجود داشته باشد ولی ضمناً میتوان ارگانهای دیگری که در تمام حزب مشترک اند هم داشت. درخواست میکنم که این نکته در قطعنامه ذکر شود.

موراویف: بنظرم میرسد که این موضوعی نیست که ما امروز درباره اش صحبت کنیم. ما درباره این موضوع وقتی که مساله انتشارات قابل استفاده برای همگان را مورد بحث قرار میدهیم، صحبت خواهیم کرد.

رئیس: کنگره تذکر داده است که رابوچایاگازتا دیگر موجودیت ندارد.

مارتف: نظریه اینکه رابوچایاگازتا دیگر موجودیت خود را ازدست داده است، پیشنهاد می کنم که کنگره این واقعیت را به رسمیت بشناسد. *او سپس قطعنامه خود را پیشنهاد کرد. (۳۸)*

رفقا آکیمف و بروکر هم قطعنامه خود را پیشنهاد کردند. (۳۹)*

قطعنامه رفقا آکیمف و بروکر به رای گذاشته شد و تنها دو رای بدست آورد. قطعنامه مارتف _ اشتاین به رای گذاشته شد و تصویب گردید.

قطعنامه ای بامضای گروه رابوچی (رفقا پوپف، یگورف، ایوانف و مدودف) و رفقا تساریف، لووف، کارسکی، روسف، بکف و استپانف پیشنهاد شد. (۴۰)*

مارتینف: پیشنهاد می کنم که قطعنامه به دو بخش تقسیم و هر بخش بطور جداگانه به رای گذاشته شود. دلیل اینست که من خودم میتوانم به بخش دوم رای بدهم ولی میخواهم از رای دادن به بخش اول خودداری کنم.

هیات رئیسه با پیشنهاد رفیق مارتینف موافقت کرد و ابتدا بخش دوم قطعنامه اعضای گروه یوژنی رابوچی را به رای گذاشت. این بخش ۴۴ رای موافق، ۲ رای مخالف بدست آورد.

هیات تحریریه ایسکرا از رای دادن خودداری کردند. وقتی بخش اول قطعنامه به رای گذاشته شد، ۳۵ رای موافق، ۲ رای مخالف و ۱۱ رای ممتنع بدست آورد (آراء ممتنع هیات تحریریه ایسکرا هم از آن جمله بود). همان قطعنامه سپس بطور کامل به رای گذاشته شد و ۳۸ رای موافق، ۲ رای مخالف و ۹ ممتنع بدست آورد. (آراء ممتنع هیات تحریریه ایسکرا هم از آن جمله بود). ﴿کف دن حضار﴾.

رفیق لایبر بیانیه زیر را که بامضاء رفقا لایبر، آبرامسن، هافمن، یودین و گلدبلات رسیده بود، تسلیم کرد: «ما بخاطر انگیزه ای که به طرح قطعنامه منجر شده از رای دادن امتناع کردیم. چون با این انگیزه، آنطور که از طرف رفقای پیشنهاد کننده تفسیر شده، موافق نیستیم.»

با تصویب قطعنامه اعضای گروه یوژنی رابوچی، قطعنامه رفیق گورین ضرورت خود را از دست داد. (۴۱*)

رئیس: پیشنهاد میکنم که به کار بعدی، یعنی گزارشهای نمایندگان (بند ۵ دستور جلسات) پردازیم.

بحثی درگرفت در این باره که آیا گزارشها باید بطور کامل خوانده شود یا بصورت تلخیص شده. دو قطعنامه در این زمینه پیشنهاد شد. یکی توسط رفیق کوستیش (۴۲*) که با ۲۷ رای موافق در مقابل ۱۴ رای مخالف به تصویب رسید و دیگری توسط رفیق ماخف (۴۳*) که با ۲۶ رای مخالف در مقابل ۲۴ موافق رد شد.

ختم جلسه

۷- جلسه یازدهم

(حاضرین: ۴۳ نماینده با ۵۱ رای قطعی و ۱۰ (۴۴*) نفر با رای مشورتی)

جلسه با قرائت صورت جلسه مربوط به جلسه پنجم گشایش یافت. مارتف (تذکری آئین نامه ای): نظر به اینکه صورتجلسات تا این اندازه وقت ما را می گیرد، پیشنهاد میکنم که ترتیبات مربوط به قرائت آنها را تغییر دهیم. در کنگره های

حزب آلمان، صورتجلسات در جلسه ها خوانده نمی شود، بلکه هر سخنران حق دارد آنها را بدقت بخواند و اصلاحاتی با اجازه منشی در آن بعمل آورد. پیشنهاد می کنم که ما هم همین ترتیب را در پیش بگیریم.

بحثی راجع به این مساله در گرفت که در آن، ضمن چیزهای دیگر، خاطرنشان شد که سوسیال دموکراتهای آلمان برای خود نشریات روزانه ای دارند که گزارشهای کنگره در آنها بچاپ میرسد، بطوریکه هر نوع اصلاحات ضروری در گزارشها را میتوان بلافاصله انجام داد. کنگره نهایتاً تصمیم گرفت که ترتیب قدیمی قرائت و تصویب صورتجلسات را همچنان حفظ کند.

رئیس: چه کسی مایل است در صورتجلسه جلسه پنجم بصورتی که خوانده شد، اصلاحاتی وارد کند؟

لایبر تذکر داد که در سخنرانی رفیق لووف، ادله ای که وی در باره جدایی طلبی بوند ارائه داده بود از صورتجلسه حذف شده است: منظور استناد رفیق به این مساله است که بوند برای اول ماه مه تظاهراتی جدا از پ. پ. اس. (۴۵*) در ورشو ترتیب داد.

آبرامسن توجه کنگره را به این نکته جلب کرد که در صورتجلسه قسمتی از اظهارات رفیق لووف از قلم افتاده است، آن قسمت که می گوید: «روابط ما با بوند فقط تا وقتی حسنه بود که بوند در خانه خودش بسر میبرد، و این روابط از وقتی شکرآب شد که بوند بنای بسط دادن قلمرو فعالیت خود را گذاشت».

تروتسکی توضیح داد که منظور رفیق لووف این بود که: «جدایی طلبی بوند تا هنگامیکه بوند به قلمرو فعالیت خودش قناعت میکرد ضروری برای حزب نداشت ولی این جدایی طلبی وقتی زیان بخش شد که بوند شروع به بسط دادن قلمرو نفوذ خود کرد».

کولتسوف: ما نمیتوانیم به سخنرانی های انجام شده چیزی اضافه کنیم. تنها چیزی که میتوانیم بخواهیم اینست که در یک سخنرانی، بعضی نکات خاصی که بوسیله سخنران عنوان

شده، حتما در صورت جلسه گنجانده شود.

آبرامسن خاطرنشان کرد که کسی از قبل نمیتواند بداند که چه چیز در صورتجلسات گنجانده خواهد شد و چه چیز نخواهد شد.

رئیس: نظر به اینکه رفیق لووف غایب است، پیشنهاد می کنم که نکات پیشنهادی لایبر و آبرامسن را همراه توضیح تروتسکی در صورتجلسه امروز بگنجانیم. نباید تغییری در صورتجلسات، بصورتی که قرائت شده، داده شود، بلکه باید آنرا تصویب شده بحساب آورد.

این پیشنهاد توسط کنگره تصویب شد.

منشی هیات رئیسه لیست اسامی اشخاص انتخاب شده برای کار روی گزارشات کمیته ها و غیره را ارائه داد. انتخاب شدگان عبارت بودند از: زاسولیح، پویف و فومین.

رئیس: از کنگره سوال کرد که آیا مایل است رسیدگی به بند چهارم دستورجلسات تا برگشتن گزارشها از کمیسیون به تعویق افتد و به موضوع بعدی دستورجلسات پرداخته شود یا اینکه تنفس داده شود.

لیادف پیشنهاد کرد که گزارش کمیته مسکو قرائت شود، چون آماده است و برای همه حاضران جالب توجه می باشد و میتوان آنرا بدون تلخیص کردن، بطور کامل قرائت کرد.

پلخانف گفت وظیفه کمیسیون است که تشخیص دهد کدام گزارشها باید بطور کامل خوانده شوند و کدامها تلخیص گردند.

لنین پیشنهاد کرد که تنفسی داده شود تا کمیسیون بتواند بعد از آن نتیجه کار خود را ارائه دهد.

اعلام تنفس شد، بعد از تنفس مخبر کمیسیونی که انتخاب شده بود، کنگره را مخاطب قرار داد.

پویف: به درخواست رفقای بوند و نظر به اینکه گزارش آنها آماده است و قاعدتا برای همه حاضران جالب توجه خواهد بود، کمیسیون عقیده دارد که گزارش مزبور بطور کامل خوانده شود و پیشنهاد میکند که قرائت گزارشها با این یکی آغاز شود.

سخنگوی بوند گزارش خود را قرائت کرد. (۴۶*)

پس از آنکه گزارش بوند استماع شد، رفیق مارتف اظهار داشت که بسیاری از نمایندگان پرسشهایی در مورد گزارشی که خوانده شد دارند، و خوب خواهد بود که پاسخ فوری به این

سوالات داده شود. بنابراین او پیشنهاد کرد که هر کس مایل است سوالهای خود را به سخنگوی بوند ارائه دهد و او نیز در موقع خود به آنها بپردازد.

پیشنهاد مارتف به تصویب رسید.

از رفیق لایبر پرسشهای بسیار زیادی از طرف نمایندگان متعدد بعمل آمد: چرا در اساسنامه بوند بندی گنجانده شده که به کمیته مرکزی آن حق وتو کردن در مورد انتخاب هر نماینده ای که از طرف کمیته ای انتخاب شده را میدهد؟ آیا سازمان سوسیالیست – انقلابی جزء سازمانهایی بوده که بوند با آنها ارتباط داشته است؟ منابع درآمد بوند چیست؟ در چه شهرهایی کمیته های مجاز بوند وجود دارند؟ نمایندگان بوند در پنجمین کنگره اش چه گروه های رای دهنده ای را تشکیل میدادند؟ آیا در بوند گرایشهای تئوریک متفاوتی وجود دارد؟ آیا سازمانهای موسوم به سازمانهای کارگاهی اکنون وجود دارند؟ آیا بوند با حزب آسو بوژدنیه سروکاری داشته است؟ ترکیب کمیته های محلی بر کدام اصول تشکیلاتی مبتنی بوده است؟ آیا آنها انتخاب شده اند؟ تعداد آرائی که برای هر یک از قطعنامه های پیشنهاد شده در کنگره پنجم بوند داده شد از چه قرار بود؟ آیا اعضای اتحادیه های کارگری هم جزء ۳۰۰۰۰ کارگر متشکل شده در بوند هستند، و اگر بله، تعدادشان چند نفر است؟ چرا تعداد ارگان های محلی کاهش یافته، و خصلت ارگانی که کنگره پنجم ایجاد کرده، چه قرار است باشد؟

گورین: من مایلم از رفقای بوند سوالی بکنم. زمانی که من در بایلوستوک بودم، یکبار کارگران غیر یهودی (لهستانی و آلمانی) یکی از کارخانه های نساجی در آن شهر اعتصاب کردند. رئیس کارخانه از یهودیان که با دوکهای دستی کار میکردند، دعوت کرد جای کارگران اعتصابی را بگیرند. کارگران یهودی که دل پرخونی از شکسته شدن مداوم اعتصابات خودشان توسط کارگران غیر یهودی داشتند، مایل بودند که این پیشنهاد را بپذیرند و فقط به این دلیل جلوی خود را گرفتند که احساس میکردند، وارد شدن در اعتصاب شکنی برای کارگران یهودی، که همه بر علیه شان بودند، صورت خوشی نخواهد داشت. باید در نظر داشت که نیمی از کارگران در بایلوستوک یهودی هستند، اما همه آنها با دوک دستی کار میکنند: کارخانه داران آنها را استخدام نمیکنند، بخاطر اینکه کارگران غیر یهودی اجازه چنین کاری را نمی دهند. روابط بین کارگران یهودی و غیر یهودی تیره است. دوست دارم بدانم بوند در رابطه با این شرایط در بایلوستوک، که یکی از مراکز مهم جنبش کارگری شمرده میشود، چه کاری انجام داده است؟ (۴۷*)

لانژ: آیا بوند به حزب آسو بوژدنیه در زمینه حمل و نقل کمک کرده است؟
آبرامسن: حزب آسو بوژدنیه به بوند چنین پیشنهادی کرد و شرایط بسیار سودمندی هم
پیشنهاد کرد ولی بوند زیر بار نرفت. بوند همین روش را نسبت به انقلابیون سوسیالیست بکار
برد.

موراویف از پاسخ لایبر راضی نبود. او میخواست تعداد نمایندگان کمیته های محلی و
تعداد نمایندگان کمیته مرکزی را بداند. از کی حق وتو به اجرا در آمده است؟
لایبر: تعداد اعضای کمیته مرکزی را کسی نمیداند، چونکه از حق برگماری برخوردار است.
رئیس خاطرنشان کرد که تنها ۲۰ دقیقه از وقت باقیمانده است و تعدادی سوالات عملی
باید حل و فصل شود.

مارترف پیشنهاد کرد که بحث درباره گزارش بوند خاتمه پیدا کند.
پلخانف از رفقای بوند خواست تا نظر خود را بر اساس تجربه عملی خویش در این باره بیان
کنند که آیا اصول آن چیزی که حالا بعنوان «دموکراتیسم» مورد استناد قرار میگیرد، در
مورد کمیته های محلی هم صدق میکند.
لایبر: ما از روی تجربه عملی دریافته ایم که اجرای اصول دموکراتیکی که توسط بعضی از
رفقای ما تبلیغ میشود ممکن نیست.
بعد از آن، سوالات مربوط به گزارش بوند پایان یافت. از مخبر کمیسیون اعتبارنامه ها
خواسته شد که صحبت کند.

کولتسف: همانطور که اعضای کنگره میدانند، از کمیسیون خواسته شد تا نماینده دومی از
اتحاد کارگران معادن و فلزکار را به جلسات بپذیرد. کمیسیون قضیه را نهایتا به قراری یافت
که شرحش چنین است. اتحاد کارگران معادن و فلزکار حق داشت دو نماینده به کنگره بفرستد.
این دو نماینده در موقع خود انتخاب شدند و دو نماینده علی البدل هم انتخاب گردیدند. ولی
یکی از نمایندگان به پاره ای دلایل صرفا شخصی به کنگره نیامد. آنگاه نماینده ای که به
کنگره آمده بود به اتحاد پیشنهاد کرد، شخص دیگری را که مورد تائید اتحاد قرار گرفته
بود، بعنوان دومین نماینده اش برسمیت بشناسد. لازم بتذکر است که این فرد یکی از آن
کسانی نبود که در وقت خود بعنوان نماینده علی البدل از جانب اتحاد انتخاب شده بود.
بعلاوه، آشکار است که این انتخاب در شرایطی انجام شده که تا حدودی با شرایط حاکم بر
انتخاب تمام نمایندگان دیگری که در این کنگره حضور دارند، تفاوت دارد. ضمنا، باید اضافه
کنم که کمیسیون نتوانسته است هیچگونه اطلاعاتی درباره کار محلی نماینده پیشنهادی بدست

آورد. نتیجتاً، کمیسیون پیشنهاد میکند که کنگره قطعنامه زیر را به تصویب برساند. (۴۸*)
لووف: از اینکه اتحاد کارگران معادن و فلزکار زحمت ارائه اطلاعات در باره نماینده جدید
را بخود نداده است، اظهار تاسف کرد و پیشنهاد نمود که اتحاد در برابر تصمیمات کنگره
تسلیم باشد. (۱)
قطعنامه با رای اکثریت به تصویب رسید.

ختم جلسه

۸- جلسه دوازدهم

(حاضرین: ۴۳ نماینده با ۵۱ رای قطعی و ۱۱ نفر با رای مشورتی) (۴۹*)

تمام جلسه به قرائت گزارشهای نمایندگان کمیته های باکو و ساراتف، اتحاد کارگران معادن
و فلزکار، سازمان روسی ایسکرا و گروه یوژنی رابوچی اختصاص یافت.

۹- جلسه سیزدهم

(حاضرین: ۴۳ نماینده با ۵۱ اعتبارنامه و ۱۱ نفر با رای مشورتی)

گزارشات نمایندگان کمیته های دن، یکاترینو سلاو، تولا، تور (۵۰*) (اتحاد شمال) و
مسکو خوانده شد. صورتجلسات ششمین جلسه قرائت گردید و به تصویب رسید.

* یادداشتهای توضیحی

جلسه نهم

۱- اندکی بعد از این پلخائف در ایسکرا شماره های ۷۰ و ۷۱ (۲۷ ژوئن و اول اوت
۱۹۰۴) مقاله ای نوشت که در آن عمدتاً خط نقد مارتینف را از چه باید کرد بسط داده بود.
برای ترجمه فرانسوی این مقاله رجوع کنید به چاپ چه باید کرد توسط ژ. ژ. ماری، پاریس،

۲- لنین در مقاله «بررسی اوضاع کشور» در زاریای دسامبر ۱۹۰۱ در باره ابراز نارضایتی نسبت به سیاست دولت در مورد زمستوها که از جانب مارشال های نجیب زاده بیان شده بود، بحث کرده و مقاله را چنین پایان داده بود: «با کسب اجازه از مارشال های نجیب زاده، آقایان، و متحدین فردای ما، خداحافظی میکنیم!» (مجموعه آثار انگلیسی، جلد ۵، صفحه ۳۰۱) همچنین رجوع کنید به تبلیغ سیاسی و «نقطه نظر طبقاتی»، در ایسکرا، فوریه ۱۹۰۲ (همان کتاب، صفحات ۳۴۳-۳۳۷).

۳- لنین به این عبارت در هجدهم برومر اشاره میکند: «سلسله بناپارت نماینده دهقان محافظه کار است، نه دهقان انقلابی ... نماینده خرافات دهقانی است، نه روشنگری او، نماینده تعصبات دهقان است، نه توان داوری کردنش، گذشته او، نه آینده اش...».

۴- لنین به عبارتی اشاره میکند که در «پیام شورای عمومی... در باره جنگ داخلی فرانسه» آمده است. مارکس در آن مینویسد: کمون کاملاً محق بود به دهقانان بگوید که «پیروزی کمون تنها امید شماست.»

۵- «تئوری انباشته شدن» * (Erfüllungstheorie) یعنی این تئوری که با رشد سرمایه داری و جنبش کارگری، پرولتاریا خودبخود از آگاهی سوسیالیستی «انباشته» میشود.

۶- «تئوری تهی شدن» * (Aushöhlungstheorie) - یعنی این تئوری که تضاد طبقاتی تحت نظام سرمایه داری تدریجاً از طریق مبارزه اتحادیه ای موفق، انجمن های تعاونی و غیره تخفیف مییابد.

۷- در زبان روسی حالت مفعولی برای اشیاء مذکر شخصی، مثل حالت اضافه است. ریازانف در نقدش به پیش نویس برنامه ایسکرا به این عبارت اعتراض میکند: «بحرانها و دورانهای رکود صنعتی». معادل روسی «و» حرف "ا" است. (این گفته ریازانف شاید ریشه لقب Bukvoyed به معنای «ملانقطی» باشد که در حزب به او داده بودند).

۸- «... ولی، در عوض، یک گنجشک خورد». اشاره است به داستان سالتیکف شچدرین به نام خرس ها در حکومت. خرسی که از طرف شیر، سلطان حیوانات، به مقام فرمانداری جنگل منصوب شده بود در مورد قلع و قمع مخالفین بوسیله خونریزی زیاد داد سخن میدهد. وقتی که در کرختی مستی دراز کشیده، یک گنجشک روی او مینشیند. این کار بیدارش میکند و با این فکر که «این یکی از مخالفین است!» پرنده کوچک را میگیرد و میبلعد، یک سار که شاهد ماجرا بوده است، جریان را برای بقیه جانوران تعریف میکند، و همه شان خرس را

مسخره میکنند. خرس لقب «گنجشک خوار» پیدا میکند، اعتماد شیر را ازدست میدهد و در گمنامی جان میدهد.

۹- در ترجمه رایج انگلیسی مانیفست کمونیست ﴿منظور مانیفست حزب کمونیست است. حجت. ب﴾ عبارت مربوط به طبقه متوسط پائین، دهقانان و غیره از اینقرار است: «اگر تصادفاً انقلابی باشند، فقط نظر به انتقال قریب الوقوعشان به میان پرولتاریا است: بدین ترتیب نه از منافع کنونی، بلکه از منافع آتی شان دفاع میکنند، موضع خود را رها میکنند تا خود را در موضع پرولتاریا قرار دهند».

جلسه دهم

۱- حزب سوسیال دموکراتیک لهستان و لیتوانیا چهارمین کنگره اش را در آغاز ژوئیه ۱۹۰۳ تشکیل داده بود. کنگره ح. ک. س. د. ر. که در فاصله کوتاهی پس از آن تشکیل شد از قطعنامه ای که در این تجمع تصویب شده بود، اطلاع نداشت و این مطلب در نامه ای که کنگره از وارسکی یا وارزاوسکی دریافت کرده بود، ذکر نشده بود. بموجب دعوتنامه برای شرکت در کنگره ح. ک. س. د. ر. با رای مشورتی، دو سوسیال دموکرات لهستانی به کنگره آمدند و در آنجا شرایط وحدت پیشنهادی کنگره لهستان را فاش کردند. در مورد سوابق همه این جریانات در رابطه با لهستان، مراجعه کنید به رزالوکزامبورگ اثر نتل (Nettl)، جلد اول، صفحات ۲۷۹-۲۷۱. (این کتاب در مورد روابط بین سوسیال دموکراتهای لهستانی و سوسیال دموکراتهای آلمانی نیز که گاه در کنگره به آن اشاره میشود، قابل استفاده است: رجوع کنید به همان کتاب، صفحات ۱۸۴-۱۷۳، ۲۶۱-۲۵۹).

۲- بوبچنیسکی ملاک گمنام شهرستانی، از خلستاکف خواهش کرده بود که لطف کند و در بازگشت به سن پترزبورگ به اعضای محافل اعیانی که خیال میکرد خلستاکف آنها را میشناسد، بگوید بوبچنیسکی «وجود دارد». در اشارات بعدی کنگره بوبچنیسکی (شاید بدلیل بد شنیدن منشی) به اسم رفیقش دویچبنسکی تغییر یافته است.

۳- «... رفیق پلخانف خاطرنشان کرد... که ایده دو مرکز مخالف اصول ریاضی است. یکی از رفقا به او یادآور شد که حزب ما از جانب "دو مرکز" رهبری میشود. رفیق پلخانف به سرعت جواب داد "در اینصورت باید آنها را دو کانون بنامیم"، این پاسخ حاکی از سرعت انتقال مفهومی وسیعتر از آنچه نیت گوینده اش بود، دارد. از نقطه نظر علم اپتیک، یکی از دو کانون همواره خیالی است...» (تروتسکی، گزارش هیات نمایندگی سیبری صفحه ۱۷).

جلسه یازدهم

۱- آن نماینده اتحاد کارگران معادن که کنگره او را نپذیرفت ی. گ. مانکوسکایا بود. کسی که در اصل انتخاب شده بود و نتوانسته بود حضور یابد م. بالابانف بود.

جلسه سیزدهم

۱- جلسه یازدهم آخرین جلسه ای بود که در بروکسل تشکیل شد. زم لیاچکا، یعنی «اسیپف» دستگیر و اخراج شده بود و کنگره تصمیم گرفت به لندن نقل مکان کند تا مورد ایذاء پلیسی قرار نگیرد. بین جلسه سیزدهم و چهاردهم که اولین جلسه ای بود که در لندن برگزار شد، یک وقفه پنج روزه افتاد.

* زیرنویس ها

(۲۲*) theory of impoverishment (۲۳*) Bastiat (۲۴*) Giffen (۲۵*) Leory-Beaulieu (۲۶*) Jauresism (۲۷*) Schulze-Delitsche (۲۸*) Shchedrin (۲۹*) همزمان با شروع این جلسه نماینده سومی هم از طرف بوند در کنگره حضور یافت، بدین ترتیب از این پس بوند سه نماینده با سه اعتبار نامه داشت و اینها علاوه بر دو نماینده ای بودند که از طرف کمیته خارجی بوند فرستاده شده بودند. (۳۰*) warszawski (۳۱*) social-patriotism (۳۲*) در واقع منظور بند چهارم دستور جلسات است. به دستور جلسات در ابتدای کتاب رجوع شود. م. (۳۳*) به زیرنویس صفحه پیش رجوع شود. م. ﴿زیرنویس شماره ۳۲. حجت. ب﴾. (۳۴*) popular، این لغت را بتناسب متن، توده ای، عامه فهم و بزبان ساده ترجمه کرده ایم. م. (۳۵*) intelligentsia (۳۶*) intellectuals (۳۷*) Posleniye Izvestiya (۳۸*) قطعنامه مارتف و اشتاین: «کنگره تصمیم نخستین کنگره را دایر بر شناسایی رابوچایاگازتا بعنوان ارگان مرکزی حزب ملغی اعلام می کند». (۳۹*) قطعنامه آکیمف و بروکر: «بخاطر از میان برداشتن تمام موانع از سر راه وحدت کامل تمامی سوسیال دموکراتهای فعال در روسیه، کنگره پیشنهاد برسمیت شناختن ایسکرا، بعنوان ارگان حزب را رد میکند، چرا که ایسکرا فقط یک گرایش را نمایندگی می کند. کنگره رابوچایاگازتا را که در نخستین کنگره ح. ک. س. د. ر.

بعنوان ارگان حزب برسمیت شناخته شد، مجدداً دایر می‌کند.» (۴۰*) قطعنامه اعضای گروه یوژنی رابوچی و دیگران: «نظر به الف) خدمات ایسکرا برای متحد کردن ایدئولوژیک حزب و برای توسعه و دفاع از اصول سوسیال دموکراسی انقلابی و در مبارزه بر مبنای این اصول علیه تمام انواع گرایش های اپورتونیستی در حزب و همچنین علیه گرایشاتی که میکوشند جنبش طبقه کارگر را از تنها راه واقعا انقلابی منحرف سازند؛ ب) نقش ایسکرا در رهبری کار عملی حزب و ج) نقش رهبری کننده ای که توسط ایسکرا در امر متحد کردن ایفاء شده، کنگره دوم ح. ک. س. د. ر. ایسکرا را بعنوان ارگان مرکزی اعلام می‌کند.» (۴۱*) قطعنامه گورین: «کنگره ایسکرا را بدلیل زیر بعنوان ارگان مرکزی برسمیت میشناسد: اول، ایسکرا تمام توقعاتی را که میتوان از نظر اشاعه تئوریک و عملی اصول سوسیال دموکراسی از یک ارگان داشت، برآورده میکند؛ دوم، ایسکرا عملاً تاکنون وظیفه ارگان مرکزی را انجام داده است.»

(۴۲*) کنگره کمیسیونی را با وظیفه بررسی گزارشها و اخذ تصمیم در این مورد که کدام گزارشها باید در کنگره خوانده شوند، انتخاب می‌کند. راجع به جریان وقایع در بقیه سازمانها باید به دادن گزارشهای مختصر شفاهی اکتفاء شود. (قطعنامه رفیق کوستیش).

(۴۳*) قطعنامه رفیق ماخف: «کنگره از نمایندگان میخواهد که در باره جریان وقایع در سازمانهای خود مطالب مختصر شفاهی به کنگره ارائه دهند. اصل گزارشها باید به هیات رئیسه کنگره تسلیم شود.» (۴۴*) دو نماینده حزب سوسیال دموکراتیک لهستان و لیتوانیا هم اضافه شده اند. (۴۵*) پولسکا پاریا سوسیالیستیزانا، حزب ناسیونالیست سوسیالیست لهستان.

(۴۶*) گزارشها بطور جداگانه منتشر خواهد شد. (این یادداشت از متن اصلی است. م.)

(۴۷*) پاسخ های لایبر به این سوالات در صورتجلسات گنجانده نشده است. (۴۸*) «هر چند که مدارک نامطلوبی درباره نماینده پیشنهادی اتحاد کارگران معادن و فلزکار به کمیسیون داده نشده است، با اینحال چون: الف) دوره مقرر از طرف کمیته سازمانده برای تعیین نمایندگان مدتها پیش بسر رسیده و ب) کمیسیون تنها توانسته اطلاعات بسیار ناچیزی درباره کار محلی این شخص بدست آورد، دومین کنگره ح. ک. س. د. ر. پذیرفتن نماینده پیشنهادی را در جلسات خود غیرممکن میدانند.» (۴۹*) رفیق کوسترف، که دعوت شده بود، اینک به کنگره رسیده بود. (۵۰*) Tver